



کیخسرو بود که وقتی غیاث‌الدین بر تخت نشست در نتیجه توطئه سعدالدین کوپک^۱ به همراه عده‌ای از دولت‌مردان آن زمان کشته شد. دومین شمس‌الدین آلتون‌آبه نیز یکی از غلامان مخصوص علاء‌الدین کیقباد بود^(۲) که در سمت سپه‌داری آمد^۳ (دیار بکر) انجام وظیفه می‌کرد. علی‌رغم شباهت اسم و لقب این دو شخصیت و نزدیک بودن دوره زندگی آنها به یکدیگر، به دلیل وجود اسناد صریحی مبنی بر کشته شدن اوکی به وسیله کوپک، و شرکت داشتن دومی در حوادث متعاقب آن، شکی باقی نمانده است که این دو نفر شخصیت‌هایی جدا از یکدیگر بوده‌اند. به نظر ما، صاحب‌وقف‌نامه مورد بحث در اینجا، همان شمس‌الدین آلتون‌آبه اوکی است. از آنجا که در وقف‌نامه‌اش به او فقط عنوان سپهسالار داده شده، معلوم می‌شود که در سال ۵۹۸هـ.ق، هنوز در سنین جوانی بوده است؛ و چون در نوشته‌های ابن‌بی‌بی، نهایتاً عنوان‌های چاشنی‌گیر^۴ و اتابک امرئی^۵ آرا گرفته، معلوم می‌شود که در سنین بالاتر، یعنی در دوره علاء‌الدین کیقباد به این مقام‌ها رسیده بود. ابن‌بی‌بی ضمن اینکه به مناسبت مرگ آلتون‌آبه از او به عنوان یک مرد ریش‌سفید نام برده در شرح وقایع دوره غیاث‌الدین کیخسرو اول و عزالدین کیکاووس اوگ از چنین شخصی با این نام سخن به میان نیاورده است. بنابراین می‌توان تصور کرد که آلتون‌آبه در دوره پیش از کیقباد شخصیت مهمی نبوده است. متأسفانه، به دلیل کم بودن منابع مربوط به دوران سلجوقی، در مورد زندگی او نیز، همانند بسیاری از مسائل تاریخی و زندگی دولت‌مردان آن زمان، جز یکی دو اشاره ابن‌بی‌بی اطلاعات بیشتری در دست نداریم.

ابن‌بی‌بی ابتدا در شرح دوره کیقباد و وقایع سال ۶۲۳ یا ۶۲۴هـ.ق در مورد آلتون‌آبه صحبت کرده است. علاء‌الدین کیقباد، بعد از لشکرکشی به کاخته^۶، به منظور ازدواج با شاهزاده ایوبی، ملکه عادلینه، و آوردن او به خانه بخت، شمس‌الدین آلتون‌آبه را که در آن زمان چاشنی‌گیر بود به شام فرستاد. کیقباد به منظور استقبال از نامزد خود و برگزار کردن جشن عروسی به ملاطیه رفت^(۷). چند سال بعد، یعنی در سال ۶۲۷هـ.ق، آلتون‌آبه از طرف سلطان و به عنوان سفیر به سوی جلال‌الدین منگوبرتی خوارزم‌شاه^۸، که در آن زمان در آناتولی شرقی و ایران تشکیل دولت داده بود و با مهاجمان مغول می‌جنگید، فرستاده شد. هر چند که در ابتدا، کیقباد موفق به ایجاد مناسبت‌های دوستانه با جلال‌الدین شده بود، و برای تحکیم این روابط، متقابلاً سفرایی نیز به سوی یکدیگر فرستاده بودند، لیکن حمله جلال‌الدین به متفق کیقباد، یعنی ملک‌اشرف، که از ایوبی‌ها بود و بر اخلاط حکومت می‌کرد، و ایجاد

وقف‌نامه‌های دوران سلجوقی

نوشته عثمان توران

استادیار رشته تاریخ قرون وسطی
در دانشکده زبان، تاریخ و جغرافیای دانشگاه آنکارا

ترجمه حجت فخری

عضو هیات علمی بنیاد دایرة‌المعارف اسلامی



بخش اول

زندگی و وقف‌نامه

شمس‌الدین آلتون‌آبه

بنابه آنچه در وقف‌نامه شمس‌الدین آلتون‌آبه^(۱) قید شده، او یکی از سپهسالاران دوره قلیچ ارسلان دوم و پسر او سلیمان شاه- بوده است. ابن‌بی‌بی از دو شمس‌الدین آلتون‌آبه بحث می‌کند. یکی از آنها در زمان علاء‌الدین کیقباد اول می‌زیست و مرئی پسر او یعنی غیاث‌الدین

1. atabeg | اتابک

2. Sadeddin Kopek

3. Amid

4. casnigir

اکسانی که در امور آشپزخانه و آوردن غذای پادشاهان خدمت می‌کردند.

5. Kahta

6. Harezmsah Celaleddin

Menguberti

در نتیجه، او بسیاری از رجال بانفوذ و مخالف خود را، که مانع رسیدن او به اهدافش می‌شدند، کشت و یا از کار برکنار کرد. پیشنهاد برکنار کردن سعدالدین کوپک از طرف شمس‌الدین آلتون‌آبه، که از همان ابتدا متوجه این‌گونه فعالیت‌های منفی و عواقب اعمال سعدالدین کوپک بود، به گوش او رسید، و در نتیجه [عداوت] سعدالدین را متوجه خود کرد. در مقابل، سعدالدین کوپک، نزد سلطان و در غیاب آلتون‌آبه اتهاماتی را به او نسبت داد، و از طرفی، تاج‌الدین پروانه را نیز هم‌دست خود کرد. روزی، وقتی که آلتون‌آبه در دیوان [مجلس اعلی] مشغول امضا کردن اوراق بود، کوپک و تاج‌الدین پروانه از سلطان جدا شدند و به پیش او رفتند. کوپک، ریش سفید آلتون‌آبه را گرفت و یکی از نگهبانان شب را مأمور کشتن او در خارج شهر کرد^(۹). این، همه اطلاعاتی است که در خصوص زندگی آلتون‌آبه در دست داریم. ذکر این نکته در منابع که ریش او سفید بوده، از جهت تشخیص سن او اهمیت دارد. مرگ او باید در سال ۶۳۴ یا ۶۳۵ هـ ق اتفاق افتاده باشد. اگر سن او در هنگام مرگ بین ۶۰ تا ۷۰ سال در نظر گرفته شود، می‌توان قبول کرد که او دوره قلیچ‌ارسلان دوم و رکن‌الدین سلیمان شاه را درک کرده است. این نکته که آلتون‌آبه در وقف‌نامه خود، ایاز^۸ و روزبه را، که از غلامان آزادشده او بودند، به عنوان متولی و ناظر اوقاف خود تعیین کرده است، نشان می‌دهد که او نیز، همچون قره‌طای^۷ و ارتقوش^۸، فرزندی نداشته است. این مطلب که بعضی از دولت‌مردانی که از غلامی به رجالی رسیده بودند فرزندی نداشتند، احتمالاً موضوعی مربوط به همان نظام [برده‌داری] بوده است.

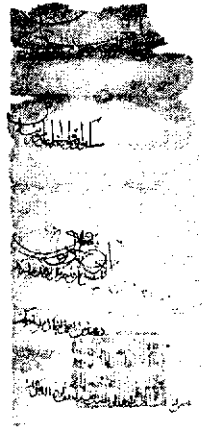
□ اوقاف و مدرسه آلتون‌آبه

وقف‌نامه محتوی اوقاف آلتون‌آبه، از لحاظ قدمت و داشتن اطلاعاتی در خصوص تاریخ سلجوقی، اهمیت خاصی دارد. در این وقف‌نامه که در زمان رکن‌الدین سلیمان شاه، پسر قلیچ‌ارسلان دوم، یعنی در سال ۵۹۸ هـ ق/ ۱۲۰۲ م نوشته شده، اوقاف مربوط به احتیاجات مدرسه، کاروان‌سرا، دفن مردگان مسکین، و نیز، احتیاجات گرویدگان به اسلام [مُهدی‌ها] تعیین شده است. ضمناً، این وقف‌نامه از لحاظ داشتن اطلاعات مهمی در خصوص تاریخ آن دوره، یک سند تاریخی قابل توجه است.

در خصوص مدرسه او، به غیر از اشاره مختصری از طرف افلاکی، اطلاعات دیگری در بین منابع سلجوقی وجود ندارد. بنا به قول افلاکی، وقتی که بهاء‌الدین ولد،

مناسبات نزدیک او با حکمران ارزروم، یعنی جهان‌شاه، در مورد سیاست‌های جلال‌الدین شبیه به وجود آورد. سلطان سلجوقی اکیقباد^۷ به منظور منصرف کردن جلال‌الدین از اشغال اخلاط و درک اهداف او، آلتون‌آبه را با هدایای بسیاری به سوی او فرستاد. متعاقب مرخص شدن آلتون‌آبه در اخلاط و طولانی شدن مذاکرات بی‌نتیجه او، کیقباد نگران شد و کمال‌الدین کامیار را به سوی خوارزم‌شاه فرستاد؛ لیکن، وقتی کمال‌الدین نیز جواب مثبتی دریافت نکرد، هر دو از مسیر ارزروم و ارزنجان بازگشتند و موضوع را به اطلاع سلطان رساندند^(۹). بعد از این واقعه بود که کیقباد به اتفاق ایوبی‌ها جلال‌الدین را در رمضان ۶۲۷ و در محل یاسی‌چمن^۷ ارزنجان شکست داد. قلمرو حکمران ارزروم، یعنی جهان‌شاه، که پسر عموی جلال‌الدین بود و از او جانب‌داری می‌کرد، نیز به تصرف کیقباد درآمد. بعد از تصرف ارزروم کیقباد، آلتون‌آبه را با ۵۰۰۰ سواره نظام، به منظور آزاد کردن اخلاط و نجات ملک اشرف، به سوی جلال‌الدین روانه کرد^(۵). بدین ترتیب، اخلاط به تصرف نیروهای متفق درآمد و حکمرانی آنجا، دوباره به ملک اشرف واگذار شد. لیکن، بعد از مدتی، و با از میان برخاستن جلال‌الدین، کیقباد به خاطر دفاع در مقابل مغول‌ها، بعضی قلعه‌های آناتولی شرقی را تسخیر کرد که در این میان، اخلاط نیز به تصرف او درآمد. این وضعیت باعث تیرگی رابطه بین او و ایوبی‌ها شد. در جنگ‌هایی که بین کیقباد و ایوبی‌ها در گرفت آلتون‌آبه به همراه فرماندهانی مثل کمال‌الدین کامیار و مبارز‌الدین چاولی، موفق به شکست دادن قوای مشترک ایوبی‌ها شد^(۶).

بدین ترتیب سلطان، پسرش قلیچ‌ارسلان را که از شاهزاده ایوبی زاده شده بود ولیعهد خود کرد و پسر بزرگ خود، غیاث‌الدین کیخسرو دوم را دوباره در رأس حکومت ارزنجان قرار داد. آلتون‌آبه چاشنی گیر نیز که در دوره علاء‌الدین کیقباد خدمات بسیاری انجام داده بود به سمت مرئی و والی غیاث‌الدین منصوب شد^(۷ و ۸). لیکن پس از مدت کوتاهی (در سال ۶۳۴ هـ ق) سلطان فوت کرد و کیخسرو علی‌رغم امر پدرش و مخالفت بعضی رجال، با یاری دولت‌مردانی مثل مرئی خود یعنی آلتون‌آبه، جمال‌الدین فرخ‌لاله، تاج‌الدین پروانه و سعدالدین کوپک سلطنت را به دست گرفت. بعد از مدتی آلتون‌آبه که در هنگام جلوس سلطان جدید با او همراه بود، نه تنها موقعیت، بلکه به همراه بسیاری از دولت‌مردان دیگر، جان خود را نیز از دست داد. بعد از آنکه کیخسرو بر تخت نشست، سعدالدین کوپک در نزد او نفوذ بسیاری به دست آورد و او را تقریباً، همچون یک عروسک، تابع خود کرد.



7. Yassi- Cimen
8. Ayaz
9. Ruzbe
10. Karatay
11. Er-tokus



و افراد آن رسیدگی می‌کرد، ماهیانه ۵ دینار معین کرده است. بنابه این وقف‌نامه، عده طلاب موجود در مدرسه ۳۸ نفر بوده است. در وقف‌نامه آمده است که در این مدرسه کتابخانه‌ای نیز وجود داشته، و مقرر بوده است که متولی و ناظر، هر سال ۱۰۰ دینار (درهم) از درآمد وقف را برای خرید کتابهای مناسب مصرف کنند؛ علاقه‌مندان می‌توانستند مبلغی معادل بهای هر کتاب را نزد کتاب‌دار (خازن‌الکتاب) به ودیعه بگذارند و پس از مطالعه و تحویل دادن کتاب‌ها، پول خود را پس بگیرند. به احتمال زیاد، مدرسه‌های دیگر دوران سلجوقی نیز، همچون این مدرسه، کتابخانه داشته‌اند. در وقف‌نامه مهم صاحب فخرالدین علی، که به مدرسه مشهور صاحبیه واقع در سیواس مربوط می‌شود، آمده که مدرسه مذکور یک کتاب‌دار داشته است^(۱۴). بنابه کتیبه کوچکی در وقف‌نامه مدرسه مروجیه سیواس نیز، این مدرسه دارای یک کتابخانه و یک مسوول کتب بوده است که طبیعتاً همانند همه مدرسه‌های جهان اسلام، باید همین‌گونه نیز بوده باشد^(۱۵). بنابه شرطی که از طرف واقف گذاشته شده است، هر طلبه‌ای که در مدت ۵ سال قابلیت خود را نشان ندهد، تلاش نکند و به طور منظم در کلاس‌ها شرکت نداشته باشد، باید از مدرسه اخراج شود. به غیر از مقرری‌های نقدی طلبه‌ها، برای آنان در ماه رمضان یک گوسفند، و مناسب بارطل قونیه، روزانه ۸۰ رطل^(۱۶) نان، و برای پخت شیرینی، روزانه ۳ دینار تعیین شده است. ضمناً، به عنوان سوخت کلاس‌ها و محل نماز و شستشو، در ماه‌های تابستان، ماهیانه یک رطل، و در ماه‌های زمستان دو رطل روغن کتان، و برای چراغانی در شب‌های مبارکی همچون نیمه شعبان، شب‌های رغایب و شب‌های رمضان یک و نیم رطل خرید شمع مقرر شده است. از اینجا معلوم می‌شود که در آن زمان، مردم برای روشنایی از روغن کتان استفاده می‌کردند، و شمع از جمله وسایل تشریفاتی‌تر به حساب می‌آمده است. نهایتاً، مقدار هیزم لازم برای مدرسه نیز موکول به نظر متولی و ناظر شده است. معلوم نیست که در این مدرسه، کار تدریس تا چه زمانی ادامه داشته است؛ فقط، بنابه دفاتر اوقاف مربوط به دوره عثمانی، معلوم می‌شود که مدرسه در قرن شانزدهم فعال بوده و مدرسی به نام حاجی محیی‌الدین در آنجا تدریس می‌کرده است^(۱۷). ضمناً، در وقف‌نامه قید شده است که در مدرسه برای مسکینان نیز نان پخش می‌شده است.

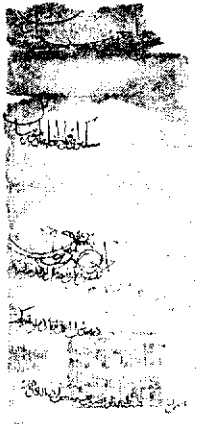
در وقف‌نامه این نکته که حقوق اشخاص مربوط به مدرسه به صورت «دینار» قید شده است، قابل توجه است. همان‌گونه که می‌دانیم، در دولت‌های اسلامی، دینار، عموماً از جنس طلا، و درهم از جنس نقره به حساب

پدر مولانا جلال‌الدین، در سال ۱۲۲۸م^(۱۱) به قونیه آمد، علاء‌الدین کیقباد سعی کرد او را به طشت‌خانه^(۱۲) دعوت کند، لیکن بهاء‌الدین با بیان این عبارات که «امامان در مدرسه، شیوخ در خانقاه، امرا در قصر، تجار در کاروان‌سرا، رندان در تکیه و غریبان در مصطبه اقامت می‌کنند»، مدرسه‌آلتون‌آبه را برای اقامت برگزید. هر چند که طبق همین منبع، در آن زمان در قونیه مدرسه دیگری وجود نداشته است، لیکن ذکر نام مدرسه سلطانیه در این وقف‌نامه، دلیلی کافی برای تشخیص عدم صحت این مطلب است^(۱۳). از آنجا که آلتون‌آبه در وقف‌نامه خود، پسر ایپلیک‌چی^(۱۴) را به عنوان متولی تعیین کرده است، مدرسه‌ای که مسجد نیز در آن قرار دارد به نام مدرسه ایپلیک‌چی خوانده شده است. این مدرسه، بنابه کتیبه آن، در سال ۷۳۳ هـ ق به وسیله حاجی ابوبکر بن مسعود، که پسر ایپلیک‌چی و متولی مدرسه بود، تعمیر شده است^(۱۵). هیچ کتیبه‌ای که مربوط به شخص بانی مدرسه باشد، یافت نشده است. بنابه آنچه در وقف‌نامه آمده، این مدرسه در قسمت خارجی^(۱۶) (ظاهر) شهر، در محلی که در آن زمان بازار نو یا سوق‌الجدید [کذا] یا سوق‌المحدث [کذا] خوانده می‌شد، ساخته شده بود. امروزه، این مدرسه در جوار ساختمان لیا مهمان‌سرای^(۱۷) دولتی واقع در یک خیابان بزرگ و اصلی قرار دارد. در چهار طرف این مدرسه، مسجد خواجه یوسف سالم اوغلی زرگر از اهالی قونیه و [بنای؟] وقف این مسجد، مسجد خواجه عبدالجبار تاجر تبریزی، مغازه‌های قاضی نجم‌الدین عبدالرحمان مهاجر، و مغازه‌های مربوط به این مدرسه وجود داشته‌اند.

□ تشکیلات و خدمه مدرسه

واقف آلتون‌آبه، نجیب‌الدین ایاز^(۱۵) را، که از کاتبان دیوان و پسر ایپلیک‌چی بود، به عنوان متولی اوقاف کلی^(۱۶) خود، و روزبه شمس^(۱۷) را، که غلام آزادشده او بود و لقب او را نیز به خود گرفته بود، به عنوان ناظر تعیین کرده، برای اولی سالیانه ۴۰۰ دینار، برای دومی سالیانه ۳۰۰ دینار، برای مدرس، به شرط گرویدنش به مذهب حنفی، ۸۰۰ دینار، و برای معید ۲۴۰ دینار حقوق تعیین کرده است. او برای سه نفر از طلابی که به درجه فقاهاست رسیده و مذهب حنفی و شافعی داشته‌اند، نفری یک سوم، یعنی ماهیانه ۴۵ دینار، برای هریک از پانزده طلبه متوسط ماهیانه ۱۰ دینار و یا مجموعاً ۱۵۰ دینار، برای هریک از ۲۰ طلبه مبتدی ماهیانه ۵ دینار و یا مجموعاً ۱۰۰ دینار، برای امام‌جماعت مدرسه، به شرط حنفی مذهب بودنش، سالیانه ۲۰۰ دینار، برای مؤذن ۱۰۰ دینار، و برای فراش، که به امور خدماتی مدرسه

12. tashane
13. Iplikci
14. hukumet konagi
15. Necibeddin Ayaz
16. umum vakiflar
17. Ruzbeh es-Semsi



می آمده است؛ لیکن قبول این مطلب که در آن زمان، و به پول متداول آن دوره، این مقدار حقوق به صورت پول طلا پرداخت می شده مشکل است. به همین دلیل، می باید دینارهای مذکور نه از جنس طلا، بلکه از جنس نقره بوده باشند. در حقیقت، این وقف نامه در زمان قلیچ ارسلان دوم تنظیم شده، و پول رایج آن زمان به نام او و از جنس نقره بوده است؛ سلجوقیان آن زمان، هنوز پول طلا ضرب نکرده بودند. نکته قابل اهمیت تر این است که بر روی این پول های نقره، برخلاف عادت، کلمه «درهم» نوشته نشده، بلکه کلمه «دینار» نوشته شده است. جناب اسماعیل غالب^{۱۸} قید می کند که نوشته شدن کلمه «دینار» بر روی سکه های نقره موردی استثنایی و از روی سهو بوده است؛ او، احتمال خوانده شدن سکه های نقره به صورت دینار را ممکن می داند.^(۱۸) بنابراین مشخص می شود که در وقف نامه اشتباهی صورت نگرفته، و منظور از قید کلمه «دینار» در وقف نامه چه بوده است. در نتیجه، حقوق مذکور در این وقف نامه را، نه به صورت دینار، بلکه باید به صورت درهم در نظر بگیریم. مثال دیگری نیز، مبنی بر اینکه کلمه دینار برای پول نقره به کار رفته است، وجود دارد: در زمان غازان خان، به ۳ مثقال معادل ۶ درهم نقره، یعنی به پول های نقره ۱۲۹ گرمی، نیز دینار می گفته اند.^(۱۹) و. بارتولد نیز با استناد به همین مطلب روشن می کند که دینارهای پرداختی برای واردات دولتی حمدالله قزوینی از جنس طلا نبوده، بلکه از جنس نقره بوده است؛ آغسرایی نیز این مطلب را تأیید می کند.^(۲۰) همان گونه که آغسرایی نیز با قید این مطلب که در زمان مغول ها، در سال ۶۶۹هـ/ق ۱۲۹۹م، در زمین یک «مزرعه» واقع در آناتولی یک دینار نقره کشف شده است، در این خصوص، سند دیگری به دست می دهد. با این حال، اینکه آیا این سکه نقره مربوط به سلجوقیان یا ایلخانیان بوده، و اگر مربوط به سلجوقیان بوده، آیا تحت تأثیر ایلخانیان یافت شده است، امروزه، معلوم نیست.

□ اوقاف مدرسه

واقف، آلتون آبه، کاروان سرایی را در خارج شهر، یعنی در همان جایی که مدرسه قرار دارد، و از دو طرف، تعداد ۱۰ باب و ۸ باب مغازه در دو جنب این کاروان سرا، و تعداد ۹ باب مغازه روبه روی ۸ مغازه مذکور، و باز در همان خارج شهر، یازده مغازه موجود در ینی بازار [= بازار نو] ۷ مغازه موجود در اسکی بازار [= بازار قدیمی]، تعداد نامعلوم دکان های داخل بازار علاء مه، و به غیر از اینها، روستاهای کنداقفس [کذا] کداکله [کذا] و سراجیق^{۱۹} و زمین های واقع در مسیر روستای گون دغدی^{۲۰} را وقف

مدرسه کرد. در وقف نامه، ابتدا، فقط از روستاهای کنداقفس [کذا] و سراجیق بحث شده، ولی بعداً روستای کداکله [کذا] نیز به آنها اضافه شده است. از آنجا که امروز، روستای قوزلی اوی^{۲۱} و محل قوزلی دره^{۲۲} از توابع سیدی شهر^{۲۳} هستند، و بنابه وقف نامه، روستای سراجیق در بین روستا و دره مذکور قرار داشته، معلوم می شود که این روستا، همان روستای سراجیق و یا سرای جیق^{۲۴} امروزی از توابع سیدی شهر است. گذشته از این، در دفاتر مربوط به این اوقاف، از مزرعه ای به نام داغ سرای جیق^{۲۵} و روستای یاد شده سخن به میان آمده است. از اینجا معلوم می شود که روستا، بعدها به صورت مزرعه درآمد است. در دفتر وقف آمده که این مزرعه از توابع لادیک^{۲۶} (در بعضی دفاتر اشتباهاً لارنده^{۲۷} نوشته شده) بوده است. این لادیک، بنا به نوشته ابن بی بی، همان روستای لادیک سوخته است که وقتی که غیاث الدین کبخسرو اولگ از مسیر آغ شهیر^{۲۸} به سوی امپراتور بیزانس می رفته، به وسیله مردم این روستا مورد تحقیر واقع شده، و در نتیجه، به فرمان برادرش، یعنی رکن الدین سلیمان شاه، به آتش کشیده شده بود.^(۲۱) بنابه این منابع، روستای لادیک امروزی، که بین قونیه و خاتون خانی^{۲۹} قرار دارد، همین روستاست. در دفتر وقف، عشر روستای سرای جیق، که به صورت مزرعه قید شده، و نیز وقف مدرسه شده، ۱۴۸۰ آقچه [= نوعی پول دوره عثمانی] بوده است؛ این روستا امروزه، روستای کوچکی است.^(۳۱)

روستای وقف شده دیگری که در وقف نامه قید شده، روستایی است که نام آن به صورت کنداقفس [کذا] نوشته شده است. بنابه وقف نامه، این روستا در غرب قونیه قرار دارد. از روی نوشته های دفاتر وقف معلوم می شود که این روستا در قرن شانزدهم، ارقد [کذا] و یا ارقود [کذا] نامیده می شده است. همان گونه که در پایین نیز اشاره خواهد شد، محلی که کاروان سرا در آنجا قرار داشته، ارقت [کذا] نامیده می شده است؛ روستای ارقت خانی^{۳۰}، که امروزه در میان آغ شهیر و القین^{۳۱} قرار دارد، همین جاست. در وقف نامه قید شده است که بیشتر مردم این دو روستا کافر بوده اند. در قرن شانزدهم، یعنی تقریباً ۴۰۰ سال بعد، بنابه دفتر وقف، تمام مردم روستا مسلمان بوده اند، و در بین اسامی اسلامی آنان، اسم هایی که ریشه ترکی داشته اند نیز مشاهده می شود. این مطلب نشان می دهد که در طول این مدت، عناصر مسیحی، مسلمان شده، و یا ترک ها جای مسیحیان را گرفته اند. اگر عده اشخاص مشمول مالیات ۶۰ نفر در نظر گرفته شود، معلوم می شود که جمعیت روستا در حدود ۳۰۰ نفر بوده است.^(۳۲) امروزه، جمعیت این روستا ۲۸۸۵ نفر است. در قرن شانزدهم، عشر وقف شده

- 18. Ismail Galip
- 19. Saracik
- 20. Gundogdu
- 21. Kozluevi
- 22. Kozlu- dere
- 23. Seydisehir
- 24. Saraycik
- 25. Dag Saraycik
- 26. Ladik
- 27. Larende
- 28. Akschir
- 29. Kadinhani
- (خان خاتون، کاروان سرای خاتون)
- 30. Argithani
- (خان ارقت، کاروان سرای ارقت)
- 31. Ilgin



عشر قریه ارقت تابع قونیه وقف مدرسه، حاصل [=]
درآمد؟] ۸۶۴۰
عشر مزرعه آلتون آبه تابع سودور وقف مدرسه،
حاصل ۸۰۰
عشر مزرعه داغسرای جیق تابع لادیک وقف مدرسه
آلتون آبه، حاصل ۱۴۸۰.

مزرعه کده کلدی تابع قونیه، حاصل ...
زمین دکان‌ها در بازار ایلیک، اجاره در سال ۳۶۰.
... ، سالیانه بر وجه نقد پرداخت می‌شود.
خانه‌ها در بازار رشته، در سال ۴۴.
باغ آلتون آبه در سال آن [۹] عشر ۴۰۰.
زمین در عبدالرشید ۳ قطعه، در ۱۷۰، کلاً ۱۲۱۹.
(دفتر اوقاف لوی قونیه، شماره ۵۸۴ گ ۱۸ ر).
وقف مدرسه آلتون آبه، مقرّ تدریس در تصرف مولانا
حاجی محیی‌الدین، وقف قدیم، در دفتر وقفیه ثبت شده...
(دفتر ۲۵۶).

□ کاروانسرای آلتون آبه

این بی‌بی، ضمن اینکه محل کاروانسرای آلتون آبه را
در نزدیکی قونیه ذکر می‌کند، در نقل وقایع مربوط به
پناهنده شدن دوباره عزالدین کیکاووس دوم به دولت
بیزانس، می‌گوید که این کاروانسرا در غرب قونیه و در
مسیر راه بیزانس واقع شده است.^(۲۶) بنا به وقف‌نامه، نام
محلّی که کاروانسرا در آن واقع شده ارقت بوده است.
بدین ترتیب، معلوم می‌شود که مکان روستای ارقت‌خانی،
که میان القین و آغ‌شهر امروزی است، همان مکان
کاروانسرا بوده است. به همین دلیل، همان‌گونه که ذکر
شد این روستا، که بعدها تبدیل به کاروانسرا شد، نیز نام
همین محل را به خود گرفته است. بنابراین، کاروانسرای
آلتون آبه و محل و نام آن مشخص شده است. متأسفانه، در
این وقف‌نامه نیز همچون وقف‌نامه ارتقوش، توضیحات
مفصلی که در وقف‌نامه قره‌طای وجود دارد، دیده
نمی‌شود. در این وقف‌نامه، فقط از حقوق کاروانسرادار،
گرم شدن مسکینانی که به کاروانسرا می‌آمدند، و مقدار
نامعلوم خرید هیزم و روغن کتان برای روشنایی صحبت
به میان آمده است. از آنجا که در وقف‌نامه، فقط یک دکان
واقع در اسکی بازار قونیه به عنوان وقف این کاروانسرا
تعیین شده است، معلوم می‌شود که این کاروانسرا اهمیت
زیادی نداشته و فقط پناهگاهی برای مسکینان بوده است.
ضمناً، چون در دفاتر وقف مذکور مربوط به قرن شانزدهم
هیچ‌گونه صحبتی از هر وقفی برای کاروانسرا نشده، این
کاروانسرا به احتمال زیاد در آن زمان مخروبه بوده است.
این نکته که در سیاحت‌نامه‌های اخیر نیز از این کاروانسرا

آن به مدرسه آلتون آبه ۱۸۶۴۰ آقچه، و سالاریه و رسوم
عرفیه مربوط به تیول آن ۱۵۰۰۰ آقچه بوده است.
سومین وقفی که نام آن در وقف‌نامه به صورت
روستای کداکله [کذا] قید شده است، در غرب قونیه قرار
دارد. این روستا، احتمالاً، روستای امروزی گدیل^{۳۲} از
توابع آغ‌شهر است؛ زیرا روستای تورقوت^{۳۳}، که در
وقف‌نامه در محدوده روستای یادشده قید شده، نیز
امروزه، از توابع آغ‌شهر است.^(۳۴) لیکن، از آنجا که نام این
روستا در نقشه ۱:۲۰۰۰۰۰ مقیاسی وجود ندارد، نتوانستیم
وجود و یا عدم آن را در محدوده روستای مذکور
[تورقوت] به طور قطعی مشخص کنیم. [محل؟]
کوه‌سنگی پاپاز^{۳۴} واقع در جوار روستای گدیل می‌تواند
همان محل [؟] روستای بقیاسی [کذا] باشد که در وقف‌نامه
در محدوده روستای مذکور ذکر شده است. این روستا، در
دفتر وقف مذکور وجود ندارد؛ لیکن، مزرعه‌ای به نام
کده کلدی [کذا] قید شده است که احتمال دارد همین جا
باشد. وقفی که بنا به وقف‌نامه در مسیر راه روستای
گون‌دوغدی وجود دارد با همان محلّی که در دفتر وقف به
نام مزرعه آلتون آبه قید شده، مطابقت دارد. امروزه، این
روستا تابع بیگ‌شهر^{۳۵} است. در دفتر آمده است که این
مزرعه از توابع سودور^{۳۶} و امروزه از توابع شهرستان
چومرا^{۳۷} است و درآمد عشری یک‌دهمی آن ۸۰۰
آقچه مشخص شده است. امکان تحقیق در مورد روستاها
و مناطق دیگری که در وقف‌نامه و در محدوده این
روستاها قید شده‌اند، وجود نداشت. دکانهایی که در
وقف‌نامه در داخل قونیه ذکر شده‌اند، در دفتر [وقف] به
صورت کلی نوشته شده‌اند. [بازار] ینی بازار، که مدرسه،
کاروانسرا و دکان‌ها در آن واقع شده‌اند، در دفتر، مناسب
با نام خانواده متولی، یعنی خانواده ایلیک‌چی، به عنوان
ایلیک‌چی‌پازاری، و یا با ترجمه فارسی آن به نام بازار
رشته [بازار نخ‌اذکر] شده است. در اینجا، کاروانسرای
مذکور در وقف‌نامه، کاروانسرای قوزی^{۳۸} خوانده شده
است. در دفتر اوقاف، رسوم عرفیه و سالاریه برای تیول،
و درآمد باقی‌مانده معادل ۱۲۵۱۹ آقچه برای مدرسه تعیین
شده است.^(۳۵) بدین ترتیب، مشخص می‌شود که اوقاف
مدرسه و درآمد حاصل از آن، مبلغ بسیار زیادی را تشکیل
می‌داده است.

در اینجا، درج اطلاعات قیدشده در دفاتر تحریر،
در خصوص اوقاف مدرسه آلتون آبه بدون فایده نیست:
(وقف مدرسه آلتون آبه بن عبدالله السلطانی
قلیچ‌ارسلان بن مسعود بن قلیچ‌ارسلان سلجوقی به
موجب وقف‌نامه المورخ به تاریخ سال ثمان و تسعین و
خمس‌ماه ۹۵۹۸.)

32. Gedil
33. Turgut
34. Papaz kayasi
35. Beysehr
36. Sotur
37. Cumra
38. Kuzu han
39. An mahsul-i han-i
Nizamiyye uc dukkan
yerinde karbarsaraya yol
eylemisler [?].

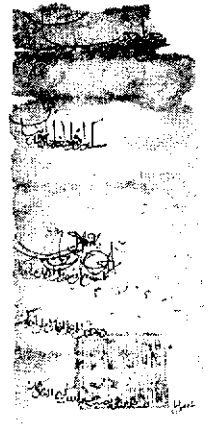
صحبتی نکرده‌اند، دلیل خوبی برای مهم نبودن آن است. در وقف‌نامه، قید شدن کاروان‌سرای شخصی به نام حاجی بختیار بن عبدالله تاجر تبریزی، واقع در مسیر بین قونیه و قورقوروم^{۴۰}، نیز به عنوان سندی برای این مطلب که کاروان‌سراهای دوران سلجوقی موقوفه بوده‌اند، قابل توجه است.

□ دفن و مومیایی کردن مسکینان

جنبه دیگر وقف‌نامه آلتون‌آبه، که نشانگر اهمیت بسیار زیاد سندی و تاریخی آن است، اوقاف مربوط به هزینه‌های کفن، مومیایی کردن و دفن مسلمانان مسکین و دین دار است. واقف، در این خصوص، ۲ باب مغازه در محله باقرجی یوسف^{۴۱} = یوسف مسگر، واقع در حومه قونیه، صابون‌خانه‌ای در «اسکی بازار» واقع در حومه قونیه، ۴ خانه و ۶ مغازه، که همگی درآمدهای بسیار مهمی داشتند، را وقف کرده است. این بیان در وقف‌نامه، که [واقف] علی‌رغم آنچه در دین اسلام آمده، به غیر از کفن و دفن مردگان، مطابق با شریعت، شرط مومیایی کردن (تحنيط) آنها را نیز قرار داده است، سند مهمی برای دوران سلجوقی به حساب می‌آید^{۴۲}. ابن بطوطه نقل می‌کند که در دیدار خود از شهر مانیسه^{۴۳} به زیارت قبر پسر سلطان ساروخان^{۴۴}، که چند ماه پیش فوت کرده بود، رفته است، و ادامه می‌دهد: «جسد آن [مرحوم مومیایی شده و در تابوت چوبی پوشیده شده از آهن قلع‌دار گذاشته شده، و برای اینکه بوی آن خارج نشود از گنبدی بدون سقف آویزان شده بود؛ قرار بود که بعد از درست شدن سقف گنبد، تابوت بر زمین گذاشته شود و لباس‌های او هم بر روی آن قرار داده شود؛ دیدم که حکم‌رانان دیگر نیز چنین می‌کردند^{۴۵}». انوری نیز در دستورنامه^{۴۶}، با اشاره به مرگ آقاسلیمان، پسر ساروخان، قید می‌کند که جسد او در تابوتی از چوب درخت گردو گذاشته شده بود، که این خبر هم، حتماً مربوط به حادثه مذکور است^{۴۷}. نه تنها آنچه در وقف‌نامه در مورد مومیایی کردن مردگان ذکر شده است با این اطلاعات تاریخی مطابقت دارد، بلکه بعضی قبور مربوط به آن زمان نیز این مطلب را ثابت می‌کند؛ و بدین ترتیب، شکی باقی نمی‌ماند که در بین سلجوقیان چنین عاداتی وجود داشته است. در روستای ملک‌غازی واقع در حومه قیصری، در آرامگاه ملک‌غازی، که بنابه روایتی، خود ملک‌غازی که از دانشمندی‌ها^{۴۸} بوده نیز در آنجا مدفون است اجساد و وجود دارند که حتی تا به امروز، به صورت مومیایی و قسمتی پوسیده شده باقی مانده‌اند^{۴۹}. بنابه بعضی گزارش‌های ارسالی به مدیریت

کل موزه‌ها، جسد غازی منگوجک^{۴۰}، واقع در بخش کماخ^{۴۷} شهرستان ارزنجان، و اجساد خانوادگی ۳ مرد، ۲ زن و ۲ بچه، واقع در اتاقی در کتابخانه آماسیه، که به صورت یک موزه شخصی درآمده است، مومیایی شده هستند. در قونیه نیز (همانند جسد قره‌طای) در مورد مومیایی همچون اجساد مذکور عمل شده است. پروفیسور ا.ح. اوزون چارشیلی^{۴۸}، بدون ذکر منبع استناد خود، ذکر می‌کند که این عرف مومیایی کردن در همان اوایل دوران عثمانی نیز وجود داشته است^{۴۹}. وقف‌نامه، با استناد به این خبر که حتی اجساد مسکینان هم مومیایی می‌شده است، ذکر می‌کند که این عمل مخصوص دولت مردان نبوده، بلکه عملی بسیار رایج و عمومی بوده است. با این حال، در نظر گرفتن شیوه و ماهیت اقتصادی این کار، تا زمانی که اسناد جدیدی یافت نشده، مانع ابراز هرگونه نظر قطعی ما در این خصوص است.

وجود چنین عاداتی در بین سلجوقیان، با در نظر گرفتن اینکه اقوام خاور نزدیک، و بویژه اقوام مسلمان از آن بی‌خبر بوده‌اند، توجه ما را برای یافتن منشأ آن، بی‌تردید به سوی ترک‌های کهن سوق می‌دهد. در کنار این مطلب، تاکنون به هیچ سند تاریخی و باستان‌شناختی برخورد نکرده‌ایم که نشان دهد ترک‌های کهن، مردگان خود را مومیایی می‌کرده‌اند. برای مثال، در مرکز حکومت گوک-ترک، در مکان‌هایی که به نظر می‌رسد قبرستان‌های آنان بوده است، به هیچ جسد مومیایی برخورد نشده است. این مطلب، به احتمال قوی، با روایت سوزاندن اجساد قابل توضیح است. همان‌گونه که بنا به یکی از منابع^{۵۰}، جسد کیهلی‌خان^{۴۹}، که در چین و در اسارت جان داد، به طریق عرف ترک‌ها، و پس از مراسم مخصوص، سوزانیده و خاکستر آن در خارج از شهر دفن شد. مع‌ذلک، مطالب قیدشده در بعضی کتیبه‌های آرهون^{۵۱} را به این شکل که آنان مردگان خود را مومیایی می‌کرده‌اند، تعبیر می‌کنم. در کتیبه، هنگام بحث از مراسم تشییع جنازه‌ای که در سال ۷۳۵ هـ ق و برای خان بیلگه^{۵۱}، متوفی در سال ۷۳۴ هـ ق انجام شد، اضافه می‌کند: «لیسون‌تای سنگون^{۵۲} به همراه ۵۰۰ نفر از چین آمد؛ مقدار بی‌شماری مواد معطر، طلا، نقره و شمع‌های معطر مخصوص مراسم تشییع جنازه آوردند و برپا کردند؛ چوب صندل^{۵۳} نیز آوردند^{۵۴}». با توجه به ماهیت این مواد، به نظر می‌رسد که در کار مومیایی استفاده شده باشند؛ مع‌ذلک، این امکان نیز وجود دارد که این لوازم آنه برای مومیایی کردن، بلکه صرفاً برای مراسم آورده شده باشند. لیکن، مدت ۶ ماه فاصله بین فوت و دفن قیدشده در کتیبه‌ها با آنچه در منابع آمده، مبنی بر اینکه گوک-ترک‌ها کسانی را که در پاییز می‌مردند در



- 40. Gorgorum
- 41. Bakirci Yusuf
- 42. Magnisa (Manisa, امروزه)
- 43. Saruhan
- 44. Dustr-nme
- 45. Danismendliier
- 46. Mengucek Gazi
- 47. Kemah
- 48. I. H. Uzuncarsili
- 49. Kieli Han
- 50. Orhon
- 51. Bilge Kagan
- 52. Lisun tay Sengun
- 53. sandal agaci



ممالک ترکمن، دارو و مومیایی بسیار مؤثری آورده بود. از طرف دیگر، او و مقدسی نحوه به دست آوردن مومیا را در دزآب گرد ایران توضیح می دهند و اضافه می کنند که دولت، این را به حساب خزانه می گذاشته است، ولی در خصوص مومیایی کردن اجساد توضیحی نمی دهند.^(۳۹) چنین حدس می زنند که عادت نه چندان عمومی سوزاندن و مومیایی کردن اجساد در بین ترکها، اوکی بعد از پذیرفتن اسلام ترک شده، ولی دومی، که در رسوم اسلامی ملایم تر به نظر می رسیده، مدت زیادی ادامه داشته است. همان گونه که به قول مروزی، وقتی که قره قیزها به مسلمانان نزدیک تر شدند، عادت سوزاندن را ترک و مردگانشان را دفن می کردند (ص ۱۹). شکی نیست که اگر قبور قره خانی ها و سلاطین دیگر سلجوقی نبش شوند، اطلاعات روشن تری در این خصوص به دست می آید.

در دفتر وقف یاد شده، از وقفی که در قرن شانزدهم برای هزینه کفن، مومیایی کردن و دفن مسلمانان مسکین بوده، صحبتی به میان نیامده است. از این مطلب معلوم می شود که این شرط وقف، در این زمان، رعایت نشده است.

□ فعالیت های [تبلیغاتی] اسلامی^{۶۰}

یکی از موارد قابل توجه در وقف نامه آلتون آبه مربوط به فعالیت های تبلیغات اسلامی در آناتولی است. واقف، آلتون آبه، یک پنجم درآمد کاروان سرایی را که ۱۸۸۱۸ داشت و در ینی باغچه^{۶۱} (محل دباغان) در محله میدانی، در حومه قونیه واقع شده بود، وقف خوراک، لباس، کفش، هزینه های ختنه و فراگیری قرآن در حد نماز خواندن مسیحیان، یهودیان و مجوسیان (بت پرستان) مسلمان شده داخلی و خارجی کرد. متأسفانه، هر چند که در منابع بسیار نادر سلجوقی اشاره چندان به چنین رویدادهایی اجتماعی نشده است، لیکن، با توجه به مثال مذکور در این وقف نامه، شکی نیست که در آناتولی فعالیت های بسیار زیاد اسلامی وجود داشته است. مهمترین عامل این فعالیت های اسلامی در دوران سلجوقی، حاکمیت ترکها بر مسیحیان و برتری فرهنگی آنان بوده است. در این راستا، نقش درویشان و خانقاه های آنان، که نسبت به علمای سنی و مدارس ایشان روشن فکرتر و مسامحه کارتر بودند، مسلم است. مثلاً، نقش مولانا جلال الدین رومی و منسوبان طریقت او، که با دیدگاه های وسیع تصوفی خود در مقابل غیر مسلمانان بسیار مسامحه کار بودند و در نظر مسیحیان نیز صاحب اعتبار شدند، بسیار جلب توجه می کند.^(۴۰) افلاکی، ضمن قید این مطلب که در کنار

بهار، و کسانی را که در بهار می مردند در پاییز دفن می کردند، مطابقت دارد؛ و طبیعتاً برای اینکه اجساد در این مدت بو نگیرند، می باید که حتی به صورت ابتدایی، مومیایی می شدند. اسناد زیادی که نشانگر وجود مراسم دفن در میان ترکهاست، وجود دارد. در این مراسم، اشیای مربوط به شخص فوت شده، آلات جنگی و اسب او، و اگر او یکی از حکمرانان بوده باشد، خدمت گزاران او نیز با وی دفن می شدند، و یا جسد او سوزانده می شد.^(۴۱) لیکن از آنجا که عمل سوزاندن اجساد، حدود ۶ ماه الی ۳ سال بعد از مرگ انجام می گرفت، به احتمال قوی، به طور موقت، به یک عمل مومیایی نیاز بوده است. در اسنادی که پروفیسور و. ابرهارد به من داده است، به این نکته که در شرق دور بعضی عادات مربوط به حفظ کردن اجساد وجود داشته، اشاره شده است. کتیانها^{۴۲} احشای مردگان خود را خارج می کردند و بعد از پُر کردن آنها با نمک، آنها را از چین به وطن قدیمشان، یعنی مغولستان، منتقل می نمودند.^(۴۳) بنابه منبعی دیگر، در قرن نهم، تاشیخها^{۴۴} (تاجیک، در اینجا، احتمالاً، ترک های مسلمان) کاسه سر رئیس های فوت شده خود را پر از مروارید می کردند و بعد از خارج کردن احشای آنها، نوعی مومیایی به وجود می آوردند.^(۴۵) ممکن است که منظور از انسانهایی که در این منبع قید شده اند، قره خانی های^{۴۶} مسلمان شده در این قرن باشند. بنابه روایتی در یک منبع دیگر چینی، در زمان مغولها، مسلمانان مردگانشان را در تابوتی پر از عسل می گذاشتند؛ محتوای این تابوت، بعد از ۱۰۰ سال تبدیل به دارویی می شده است که به آن مونایی^{۴۷} می گفتند.^(۴۷) باز در زمان مغولها، وقتی که کوتوله ای که از طرف یک دولت بیگانه به قصر هدیه شده بود، مُرد، شکم او را خالی و با ماده ای دیگر پُر کردند، و او را در حرارت آتش خشک نمودند.^(۴۸) در منابع اسلام نیز آمده است که چینی ها نیز عادت به مومیایی کردن مردگان داشتند (رک: ابن ندیم، الفهرست، چاپ فلوگل^{۴۸}، ص ۳۵۰؛ مروزی، طبایع الحیوان، چاپ مینورسکی^{۴۹}، متن، ص ۱۲). هر چند که این منابع برای مشخص کردن منشأ عادت مومیایی کردن در بین سلجوقیان کافی نیست، ولی بی تردید، منشأ انتقال این عادت به سلجوقیان را، باید در تاریخ ترکها جستجو کرد. حقیقتاً، اخباری که در این باره از بیرونی رسیده است، این نظریه را قوی تر می کند. او در دو مورد از آثار خود می نویسد که وقتی کودک بوده با پیر مرد ترکمنی برخورد کرده که از حوالی رود سیحون به خوارزم می آمده است؛ در بین هدایایی که این شخص برای خوارزم شاه آورده بود، مومیایی نیز وجود داشته است. او اضافه می کند که بعدها هم با پیر مرد دیگری برخورد کرده که با خود از

54. Kitanlar

55. Ta-shihler

56. Karahanlılar

57. mu-nai-i

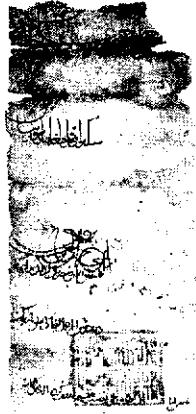
58. Flugel

59. Minorsky

60. Islamlasma faaliyeti

61. Yeni-bagce

المهفة التي وقتها للاعمال الصالحة و انظمت بالاوقال المتكسبة لظنة خوس
 الجلالة لبيت رضى الكاشفة و حملت الجبال الراسحة و سدت برأته انباه السابعة و جرد
 بقرعة الفارز و الناحية احمد على نسه الامعة و اموعده من قسه و الفاضل و اتبه ان
 لاله الله و حده لا شريك له شهادة نعمه من بيه الكاشفة (٢) و اتهد ان محمدا عبده
 و رسوله ارسله باللائل الواضحة و الفضائل المبرحة و السميرة الخارجة من اهل عليه
 و على آله الاحبين الامعة (٣) و السب السامع و التسب الفاتحة هذا ما تبني على نفسه
 5 الامير الاستيلاء الاجل الكبير العالم النامل البائد الزاهد الجامع الرابض التوسل الذين
 حيا الاسلام بها الدولة على الاسراء و السلاطين ابروسيد آل توتك بن عبدالله
 مرتضى امير المؤمنين ضاعفاه جلاله و زاد طوله و اباله اه وقت حسين و ابد
 و سبل و خلد في زمن السلطان السلطان السيد الشهيد عز الدين و الفقيه غياث الاسلام
 و السيد ضمر الملك و السلاطين ابراهيم طبع كرسلا بن مسعود بن طبع (ارسلان)
 السلجوق توراهه منجمه و جعل الجنة متواه و سرجه وايضا في ايام دولة السلطانية
 النظم الاعظم... ملك ركب الامير سيد سلاطين العالم كرهت الاسلام و السلاطين نصير
 10 الملك و السلاطين قاتل الكفرة و المتكبرين هجر الحجاج و التصديق جلاله المعظم كال
 الملك المعظم شيخ الاسلام الزاهر برهان خفيته على الشير و البلاد مالى الشرك و الاغناد
 و السكندر المعظم و الامان صاحب الرقة و الفران سلطان البلاد و الايمان ابراهيم سلاطين بن طبع
 ارسلان بن مسعود بن طبع ارسلان ناصر امير المؤمنين امراته انصاره و صفته و يمكنه
 في ارضه صادق وكان الرازيين و ازمج بصره فطلس الكفرة التاكين و ايدنيا بيده الاسلام
 و السلاطين خاناً و زائياً وهو يرشد طرا لاسر... فان تصروف كامل الوصاف اهل القود
 الدعوة و الارباب السبية خالماً لوصفات ثمال و تترأ اليه و تبة بجازاته وان يتنه خالصه
 15 و رفته صادق اما عنده و اذ به يوم مجد كل نفس ماملت من غير محضاً و اعمل تودر
 ان يتنه اعداً بياً و محذورات نفسه و انة رزق بالباد وقت رجس و سبل و تصدق
 و نده حج باقاي ذكره و حدوده و شتره و تديده وكان ذلك اجم ملكاً ...
 و مالا ... يتأ صريحاً الى اوقام عليه طعة هذا الوقت الصبح و الجنب العرعري
 الموزر الذي باق ذكره في هذا الكتاب في ذوق المدرسة الفوقه الفضة على التفتين
 التفتين التفتين و التفتين الكاشفة بظاهر مدينة (اربع) حيث من الامات بحاجه
 السوق احدث المحيط بها و التفتين عليها حدود ارضه المداول بيني الراضيه التسب
 20 الخواج يوسف بن سالم الفوقى الصايغ و تمامه (بني الى موقف على التسب المذكور
 و المداول منها بيني الى التسب التسب الخواج عبد الجبار البريزي اثاره و الحدائق
 منها بيني الى بيوت ابيه و اذ به عمه (٢) و تمامه على الدكانين ففاض نجم الدين
 جلاله من عمه بن الحسين المهاجر بن المداول منها دكانين غسة موقوفة على
 المدرسة المذكورة و في هذا الحد يصرح باب المدرسة و الدكانين و فها حوضاً ترمياً
 صريحاً مراً مبراً اسلامياً نالاً للكه عنها و مزيلاً لموقوف مالهيه عمه (٢) حقه
 الترفيع شريعاً و يتسب ذاتاً و فرغاً ثم ان الوقت المذكور وقت على المدرسة المذكورة
 25 الموقوفة على العلاء المتين و التفتين و التفتين (التفتين بها منهم جميع الاكلاك و المداول
 الكاشفة فقيه المذكور المنوره و الفهرين الكاشفين احديهما من اعمال فقيه و الاخرى
 من اعمال مدينة الخلق بها من حوقها و تايها من الاراضي الباني التي من
 درامها (٢) و يوتها و مساكنتها و الساكنين فيها من الكفرتها من الكفار
 و هومها (٢) و ترمها و يستعملها على ملاقى في موضع تفتين الموقوفة المار بها في ذلك
 جميع المداول الكاشفة ظاهر مدينة فقيه المذكور و الدكانين التسب مع غلها التسب
 30 ماعلى الباب المداول فيها المدرسة المشتمل على الحدائق و الدكانين الفضة اتصلة به
 حدود ارضه المداول منها بيني الى بيت وهو وقت اهداً على المدرسة المذكورة
 و المداول منها بيني الى بيوت تاسيه بيني الى دار و بيوت لخواج ارباب بن على
 الفوقى و الى طريق صيغ يصرح الى السوق و الحدائق منها بيني فنان بن و سبل الصوي
 الصايغ الى قطة ارض برف ششان بن احمد و المداول منها بيني الى الفقيه في باب
 المدرسة و باب المداول و ف يصرح ارباب الدكانين للامهه فنان مع غلها و طرفها ومن
 35 ذلك جميع الدكانين الثانية ائتمه بالمداول المذكور مع غلها المشتمل على فقيه المداول
 منها بيني الى دار فنان بن و سبل الفوقى الصايغ المذكور و الحدائق منها بيني الى
 الدكانين المنوره على المدرسة المؤسسة المذكورة حدودها اعمال و الحدائق منها
 الى الموقوف المذكور و المداول منها بيني الى السوق الفوقى بوقف
 و ف يصرح اربابها و طرفها و من جميع الدكانين التسب مع غلها الكاشفة
 الموضع المذكور التي يزاره الدكانين الثانية المذكورة على حدود ارضه
 المداول منها بيني الى دكان المنوره المداول و سبل و سبل الكاشفة الفوقى الفسب السلطان
 الحدائق منها بيني الى دكان موقوف المذكور و تمامه بيني الى دكان المنوره (١)
 40 الحدائق منها بيني الى دكان موقوف المذكور و تمامه بيني الى دكان المنوره
 على المدرسة الكاشفة باطن مدينة فقيه المنوره الى السلطان و المداول منها بيني
 الى السوق و ف يصرح اربابها و طرفها و من ذلك جميع الدكان الواحد بالحدائق الكاشف
 بالوضع المذكور المشتمل على حدود ارضه المداول منها بيني الى دكان المنوره
 ابن علي الفوقى الميرى و تمامه بيني الى دكان المنوره الامير شباب الدين عمه
 بن محمد النسي السلطان المداول منها بيني الى دكان موقوفة على المدرسة
 المؤسسة المذكورة و الحدائق منها بيني الى دكان اسبل بن عبد الرحمن بن على
 45 الفوقى الطار و المداول منها بيني الى السوق و ف يصرح بابها و طرفها
 و من ذلك جميع الدكان الواحد الكاشف بريف فقيه و السوق الجديد المشتمل على طرفه
 الاربه المداول منها بيني الى دكان موقوف على المدرسة المسجده المذكوره
 و المداول منها بيني الى موقوف على المدرسة السلطانية و المداول منها ايضا
 بيني الى دكان موقوف على المدرسة السلطانية و المداول منها بيني الى السوق
 و ف يصرح بابها و طرفها و من ذلك جميع الدكانين التسب الذي الكاشف بريف فقيه
 50 و المداول منها بيني الى دكان فنان بن و سبل الفوقى الفسب
 و المداول منها بيني الى دكان موقوف على السلطانية و المداول منها بيني
 بيني الى دكان المذكور و ف يصرح بابها و من ذلك جميع الدكانين
 الحقة الكاشفة ظاهر مدينة فقيه في السوق المذكور و هي على باب المدرسة المذكورة
 المشتمل على حدود ارضه المداول منها بيني الى طريق يصرح منه الى التسب
 الى يوسف بن سالم الفوقى الصايغ و المداول منها بيني الى المسجد التسب
 الى الخواجه ابن عبد الجبار البريزي اثاره و المداول منها بيني الى المدرسة
 المؤسسة المذكورة و المداول منها بيني الى السوق المذكور و ف يصرح اربابها
 55 و طرفها و من ذلك جميع العطفه من الارض الباني الكاشفة بصراً على فوهة طريق
 فقيه كاشفة المشتمل على حدود ارضه المداول منها بيني الى طريق و ترمه
 الباني من دراهمها بستان شاد جبر بن محمد الفوقى المراج و الى بستان المذكور
 بن محمد البريزي و الى بستان و ارض بستان بهرام بن جيس (٢) بن الفوقى
 العلاء و الحدائق منها بيني الى تير فريم يعرف بحسب (٢) و المداول منها
 بيني الى بستان تكليون بن واسيل الفوقى الرضى الموقوف فولا و الى
 60 فله ارض (ارسلان دمشق بن كوست (٢) الفوقى و المداول منها بيني الى
 طريق و منه الدواول اليها و من ذلك الفقيه الكاشفة باعمال مدينة فقيه بالمداول
 منها الفوقى كشد الحسى (٢) المشتمل على بيوتها و مساكنتها و اراضيتها التي من
 من دراهمها (٢) و يادها و طرفها المداول فيها و المداول منها على حدود ارضه المداول



مسلمانان، غير مسلمانان نیز با همان تأثر در مراسم تشييع جنازه مولانا جلال الدين شرکت کردند، نام مسيحيانى را ذکر مى کند که در نتيجه تأثير مجذوب كنده مولانا به اسلام گرويدند (٢١). رفت و آمد سلاطين سلجوقى با به كشور بيزانس و ايجاد روابط شرعى و قانونى با آنها، وجود مهندى هاى كه در بين رجال دولتى به مقام هاى بالا رسيده بودند، تداوم مسامحه دينى، كه به صورت ذاتى در ترك هاى قديم وجود داشته، و اداره عادلانه امور مملكتى، براى ابراز انس مسلمانان ترك نسبت به مسيحيان، كافى بود. حتى حكم رانى چون قليچ ارسلان دوم، كه براى اسلام مى جنگيد، به خاطر همين مسامحه و بى تعصب بودنش، براى تجديد ايمان، در حضور وزير خود به نزد نورالدين زنگى مشهور فراخوانده مى شد (٢٢)؛ ابن اثير، پسر او ركن الدين سليمان شاه- را به خاطر تمايلات فلسفى و لاابالى گريش در امر دين و شريعت متهم مى كند (٢٣). البته مى توان قشر عظيم مردم را، كه هنوز به اعتقادات شمانى وابسته بودند و اسلام را بسيار سطحى درك کرده بودند، نيز به اينان اضافه كرد. ليكن، گذشته از همه اينها، هيچ دليلى مبنى بر اينكه سلاطين سلجوقى نيز همچون سلاطين دوره عثمانى، به خاطر نگرانى هاى مالى و يا در نتيجه آن ذهنيت مسامحه كارانه، مستقيماً و يا به طور غير مستقيم، سياسى اسلام گرايانه پيشه کرده، و در آناتولى نيز همچون روملى (٢٤)، اقشار عظيم جامعه به اسلام گرويده بودند، وجود ندارد. گرايشى اين چنينى به دين اسلام، مى بايست كه تغييراتى درويژگى هاى زبانى و نژادى به وجود آورد، كه در آناتولى چنين نشد.

اطلاعات روشنى كه در خصوص گرايش به اسلام در زمان سلجوقيان وجود دارد، مربوط به دولت مردانى مى شود كه به مقام هاى عالى رسيده بودند، و اصل آنان به نظام برده دارى ارتشى باز مى گشت. ابن بى بى با استناد به منابع مختلف، به غير از بعضى اشخاص كه وقف نامه هاى آنان را در اينجا چاپ کرده ايم، مسلمان نبودن پدران بعضى شخصيت هاى مهم از جمله شمس الدين يوتاش (٢٥)، مبارز الدين چاولى، جمال الدين فرخ لاله، امين الدين ميكائيل، عالم الدين قيصر، و خاص اعوز (٢٦) را ذكر کرده (٢٧)، اضافه مى كند كه آنان در بين غلامان سلاطين بزرگ شده اند؛ ضمناً نشان مى دهد كه براى قيد نشدن نام غير اسلامى پدران آنان در وقف نامه ها، از نام «ابن عبدالله» استفاده شده است. در کنار اين مطلب، بايد اضافه شود كه اين تعبير نه تنها براى آنان كه پدران شان مسلمان نبوده اند بلكه براى مسلمان زاده هاى كه والدين شان دستگير و اسير شده و هويت شان نامعلوم بود نيز به كار مى رفته است. در اين باره، ابن بى بى در شرح واقعه اى مربوط به گذشته

62. Nureddin Zengi
 63. Rumeli
 64. Semseddin Yavtas
 65. Has Oguz

مطلب مهمی قید کرده است:

وقتی که سلاطین، ارتشی را برای غذا به طرف
 لمملکت آروم روانه می کردند، یکی از روحانیون
 مقید به علم و عمل را برای تقدیس لشکرکشی به
 همراه آنان می فرستادند (۴۵)؛ غنائمی را که در
 بازگشت از جنگ با خود می آوردند، به عنوان حق
 جنگ، به آنان می دادند و هیچ چیزی برای خود
 بر نمی داشتند؛ اگر صدهزار درهم داشتند، آن را
 برای ریشه کنی کفار مصرف می کردند. بسیاری از
 اسرا را که از «دارالحرب» تحویل می گرفتند به
 مقامات عالی رسانده، آنان را امیر و علمدار
 می کردند. تا به امروز، امرای بزرگی که در روم
 (یعنی در ترکیه ای که تحت حکم رانی سلجوقیان
 بود) وجود دارند، از نسل پسران غلامان آنان
 هستند (۴۶).

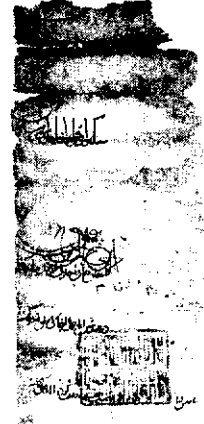
این بیانات ابن بی بی، بی تردید نشانگر حقیقتی بزرگ
 است، چنانکه در همان اثر خود قید می کند که بعضی
 غلامان رومی نیز به بعضی اشخاص هدیه می شده اند (۴۷).
 لیکن این تعبیر «از ریشه روم بودن» که دائماً برای
 دولت مردان بزرگی که از نظام برده داری ارتشی به
 مقام های عالی رسیده بودند به کار می رود، برای توضیح
 حقیقت کافی نیست. بی بردن به نظام و منشأ برده داری در
 بین سلجوقیان ترکیه، بدون بررسی تشکیلات ارتشی
 امپراتوری کبیر سلجوقی و یا دول دیگر ترک ممکن
 نیست. این موضوع مهم در نوشته دیگری که منتشر
 خواهیم کرد، بررسی خواهد شد؛ لیکن، در اینجا، این
 اشاره لازم است که قسمت بزرگی از اینها به ریشه قبیحاق
 منجر شده است. قسمت بیشتر بردگان سامانی، غزنویان و
 سلجوقیان کبیر از طریق فروش اسرای گرفته شده از
 آغوزها، چنک ها، قرقیزها و قبیحاق ها، که دائماً در حال
 جنگ بودند، به تجار مسلمان تأمین می شد (۴۸).
 نظام الملک، بردگان ترکمن را به خاطر قهرمانی ها،
 صداقت و مزیت های دیگرشان ترجیح می داد؛ این مطلب
 در قابوس نامه نیز قید شده است (۴۹). در قرن سیزدهم
 میلادی، بیشترین بردگان را بردگان قبیحاق تشکیل
 می دادند. بردگان قبیحاق، که بیشترین بردگان ایوبی های
 مصر و سوریه را تشکیل می دادند، باگذشت زمان جای
 این دولت را گرفتند و دولت مملوکی را تأسیس کردند و
 در نتیجه، اهمیت بردگان قبیحاق بسیار زیاد شد. وقتی که
 دولت زرین اردو در منطقه قبیحاق تأسیس شد، این دولت
 به دفعات و به عنوان مالیات، فرزندان اتباع خود را
 فروخت؛ منابعی وجود دارد که نشان می دهد که خود
 قبیحاق های مسلمان و مسیحی و شمانی نیز در زمان های



۵۵
 ۵۰
 ۷۵
 ۸۰
 ۸۵
 ۹۰
 ۹۵
 ۱۰۰
 ۱۰۵
 ۱۱۰
 ۱۱۵
 ۱۲۰
 ۱۳۰
 ۱۳۵
 ۱۴۰

الاول منها یعنی الی اراضی قریه ترف بایکین المعروف لبللای ونامه یعنی الی اراضی
 قریه ترف بچچون ووالداتقان منها یعنی الی اراضی قریه ترف بچچون ونام
 یعنی الی اراضی ترف (۲) والداتقان منها یعنی الی فقه ارضی فیه انتشار الی طریق
 بسک نه الی قریه ترف بچچون ونامه الی چه ترف پاپوس والی اراضی قریه ترف
 بطاناً والیدلائق منها یعنی الی فقه ارضی بشل خان ترف الحاج اچجار ونامه
 طریق ولق خدا بصرح طریق القرية ومن ذک جمع القرية لدارالفرج (۳) السناد
 بسرابین الشنه می ویزیتا و مساکنا و اراضیها التي دروها (۴) ونامه وین نامه
 ۷۰
 حفرها القاضیه فیه والجاره منها حسب قریه ترف بچچون اولی والیدلائق منها یعنی
 الی موضع برف بچچون والداتقان منها یعنی الی حسب برف بچچون اولی والیدلائق
 منها یعنی الی مضع بیل برف بچچون ویکار ولیه جند ماہ ولق خدا بصرح طریق القرية
 المذكورة ومدخل الأراضی التي من مروج عذاهایة ومن ذک جمع القرية لبللای والسنه
 الخلفیه یعنی بسین الکتابه طاهر مدینه قریه والسوق النقیق المنتشبه جیسا علی
 حدود ارضه المذکور منها یعنی الی طریق واند التاتی منها یعنی الی دکان
 ارتش بن طغان القوی والذاتقان منها یعنی الی دکان لورته خواجه غازی
 ۷۵
 بن علی بن دربار (۲) القریه الخلفیه الخلفای ونامه یعنی | الی دکان الاخری وهه
 الوافق المذكور امام الله علوه علی العسرة التي انشأها یعنی قریه وسبای ذکره
 وکتبده فایس من هذا الکتاب والی دکان موقوف علی المسبب الحاج النقیق
 الکتب بطن مصر قریه وعلیه ترف به والی دکان کن وضمنه الامام یعنی بن
 آذونیه القریه المذكوره علی العسرة التي انشأها یعنی قریه والسوق المبدیه والذات
 الرابع منها یعنی الی طریق الشارح ولیه بصرح اربابها وطرهها ومن ذک جمع
 ۸۰
 الکتباکن الخلفاین الکتباکن طاهر مدینه قریه والسوق النقیق المنتشبه علی حدود
 ارضه المذکور منها یعنی الی دکان لورته خواجه غازی بن دربار القریه المذکور
 بن العسرة والشرایف السلطانی بطن مدینه قریه فی مخرج ترف والذاتقان منها
 یعنی الی طریق والذاتقان منها یعنی الی دکان الکتباکن الستة العسرة املا
 والذاتقان منها یعنی الی طریق الشارح ولیه بصرح الیاب ومن ذک جمع
 الکتباکن الخلفاین الکتباکن یعنی مدینه قریه والسوق النقیق علی حدود
 المذکور منها یعنی الی دکان لورته خواجه غازی بن دربار القریه المذکور
 والذاتقان منها یعنی الی دکان الکتباکن الخلفاین علی المسبب الحاج النقیق الکتب
 ۸۵
 بطن مصر قریه وعلیه ترف بچچون ویکار ولیه جند ماہ ولق خدا بصرح طریق القرية
 المذكورة ومدخل الأراضی التي من مروج عذاهایة ومن ذک جمع القرية لبللای والسنه
 الخلفیه یعنی بسین الکتابه طاهر مدینه قریه والسوق النقیق المنتشبه جیسا علی
 حدود ارضه المذکور منها یعنی الی طریق واند التاتی منها یعنی الی دکان
 ارتش بن طغان القوی والذاتقان منها یعنی الی دکان لورته خواجه غازی
 ۹۰
 بن علی بن دربار (۲) القریه الخلفیه الخلفای ونامه یعنی | الی دکان الاخری وهه
 الوافق المذكور امام الله علوه علی العسرة التي انشأها یعنی قریه وسبای ذکره
 وکتبده فایس من هذا الکتاب والی دکان موقوف علی المسبب الحاج النقیق
 الکتب بطن مصر قریه وعلیه ترف به والی دکان کن وضمنه الامام یعنی بن
 آذونیه القریه المذكوره علی العسرة التي انشأها یعنی قریه والسوق المبدیه والذات
 الرابع منها یعنی الی طریق الشارح ولیه بصرح اربابها وطرهها ومن ذک جمع
 ۹۵
 الکتباکن الخلفاین الکتباکن طاهر مدینه قریه والسوق النقیق المنتشبه علی حدود
 ارضه المذکور منها یعنی الی دکان لورته خواجه غازی بن دربار القریه المذکور
 بن العسرة والشرایف السلطانی بطن مدینه قریه فی مخرج ترف والذاتقان منها
 یعنی الی طریق والذاتقان منها یعنی الی دکان الکتباکن الستة العسرة املا
 والذاتقان منها یعنی الی طریق الشارح ولیه بصرح الیاب ومن ذک جمع
 ۱۰۰
 الکتباکن الخلفاین الکتباکن یعنی مدینه قریه والسوق النقیق علی حدود
 ارضه المذکور منها یعنی الی دکان لورته خواجه غازی بن دربار القریه المذکور
 والذاتقان منها یعنی الی دکان الکتباکن الخلفاین علی المسبب الحاج النقیق الکتب
 بطن مصر قریه وعلیه ترف بچچون ویکار ولیه جند ماہ ولق خدا بصرح طریق القرية
 ۱۰۵
 المذكورة ومدخل الأراضی التي من مروج عذاهایة ومن ذک جمع القرية لبللای والسنه
 الخلفیه یعنی بسین الکتابه طاهر مدینه قریه والسوق النقیق المنتشبه جیسا علی
 حدود ارضه المذکور منها یعنی الی طریق واند التاتی منها یعنی الی دکان
 ارتش بن طغان القوی والذاتقان منها یعنی الی دکان لورته خواجه غازی
 ۱۱۰
 بن علی بن دربار (۲) القریه الخلفیه الخلفای ونامه یعنی | الی دکان الاخری وهه
 الوافق المذكور امام الله علوه علی العسرة التي انشأها یعنی قریه وسبای ذکره
 وکتبده فایس من هذا الکتاب والی دکان موقوف علی المسبب الحاج النقیق
 الکتب بطن مصر قریه وعلیه ترف به والی دکان کن وضمنه الامام یعنی بن
 آذونیه القریه المذكوره علی العسرة التي انشأها یعنی قریه والسوق المبدیه والذات
 الرابع منها یعنی الی طریق الشارح ولیه بصرح اربابها وطرهها ومن ذک جمع
 ۱۱۵
 الکتباکن الخلفاین الکتباکن طاهر مدینه قریه والسوق النقیق المنتشبه علی حدود
 ارضه المذکور منها یعنی الی دکان لورته خواجه غازی بن دربار القریه المذکور
 بن العسرة والشرایف السلطانی بطن مدینه قریه فی مخرج ترف والذاتقان منها
 یعنی الی طریق والذاتقان منها یعنی الی دکان الکتباکن الستة العسرة املا
 والذاتقان منها یعنی الی طریق الشارح ولیه بصرح الیاب ومن ذک جمع
 ۱۲۰
 الکتباکن الخلفاین الکتباکن یعنی مدینه قریه والسوق النقیق علی حدود
 ارضه المذکور منها یعنی الی دکان لورته خواجه غازی بن دربار القریه المذکور
 والذاتقان منها یعنی الی دکان الکتباکن الخلفاین علی المسبب الحاج النقیق الکتب
 بطن مصر قریه وعلیه ترف بچچون ویکار ولیه جند ماہ ولق خدا بصرح طریق القرية
 ۱۳۰
 المذكورة ومدخل الأراضی التي من مروج عذاهایة ومن ذک جمع القرية لبللای والسنه
 الخلفیه یعنی بسین الکتابه طاهر مدینه قریه والسوق النقیق المنتشبه جیسا علی
 حدود ارضه المذکور منها یعنی الی طریق واند التاتی منها یعنی الی دکان
 ارتش بن طغان القوی والذاتقان منها یعنی الی دکان لورته خواجه غازی
 ۱۳۵
 بن علی بن دربار (۲) القریه الخلفیه الخلفای ونامه یعنی | الی دکان الاخری وهه
 الوافق المذكور امام الله علوه علی العسرة التي انشأها یعنی قریه وسبای ذکره
 وکتبده فایس من هذا الکتاب والی دکان موقوف علی المسبب الحاج النقیق
 الکتب بطن مصر قریه وعلیه ترف به والی دکان کن وضمنه الامام یعنی بن
 آذونیه القریه المذكوره علی العسرة التي انشأها یعنی قریه والسوق المبدیه والذات
 الرابع منها یعنی الی طریق الشارح ولیه بصرح اربابها وطرهها ومن ذک جمع
 ۱۴۰
 الکتباکن الخلفاین الکتباکن طاهر مدینه قریه والسوق النقیق المنتشبه علی حدود
 ارضه المذکور منها یعنی الی دکان لورته خواجه غازی بن دربار القریه المذکور
 بن العسرة والشرایف السلطانی بطن مدینه قریه فی مخرج ترف والذاتقان منها
 یعنی الی طریق والذاتقان منها یعنی الی دکان الکتباکن الستة العسرة املا
 والذاتقان منها یعنی الی طریق الشارح ولیه بصرح الیاب ومن ذک جمع

145 الهرة المرفوعة العسودة المذكورة وهذا الكتاب ثم ما نقل به ذلك في بيع التور
والظاهر من الهرة المذكورة انتشارها من المشرق والوسط والجزيرة المرفوعة المذكورة
اليه في موضعها، البروس ثم ما نقل به ذلك من عة الهرة المذكورة بخرسفة
والقول في كل سنة من الفرائض السطاب اربعا في بواضع شهر خشت وبعاء
والظاهر في بواضع شهر خشت وبعاء من الفرائض المرفوعة بخرسفة
ثم ما نقل به ذلك بخرسفة التور والظاهر ان الفريسي تصدى فكر البروس
بالهرة المذكورة المرفوعة التي الى مذهب الامام الاطهر ابن حنبله الصالح ان تابت
وغيره من كل سنة من الفريسي ومنه ما نقله في نسخة دينار كل شهر خشت
150 المذكورة بالهرة المذكورة انتشارها على الفريسيين من الفريسيين المذكورين في كل
سنة من مذهب من الفريسيين المرفوعة مائة دينار والجزيرة دينار كل شهر خشت
وبعاء ثم ما نقل به ذلك بخرسفة التور والظاهر ان الفريسيين المذكورين
مابله من الفرائض المرفوعة عسة واربون ديناراً في كل شهر الى كل واحد منهم
تات المبلغ المرفوع ثم ما نقل به ذلك بخرسفة التور والظاهر ان خمسة عشر
155 ثر من اوسط الفريسيين في كل شهر مابله من الفرائض الى المرفوعة مائة دينار واحد
وعشرون دينار الى كل واحد منهم عشرة دينار ثم ما نقل به ذلك بخرسفة
التور والظاهر ان مابله من الفريسيين المذكورين مابله من الفرائض
المرفوعة في كل شهر دينار واحد الى كل واحد منهم عسة واربون دينار
به ذلك بخرسفة التور والظاهر ان امام سني لاخير جعل الخيل المرفوعة
160 المذكورة مائة دينار كل شهر خشت وبعاء بالصادق المرفوعة ثم ما نقل به ذلك
بخرسفة التور والظاهر ان مابله من الفريسيين المذكورين في كل شهر خشت
المرفوعة بالهرة المذكورة مابله من الفرائض المرفوعة مائة دينار واحد كل شهر خشت
وبعاء ثم ما نقل به ذلك بخرسفة التور والظاهر ان الفريسيين المذكورين
165 المذكورة وبسط الفريسيين في كل شهر خشت وبعاء من الفريسيين المذكورين في كل شهر خشت
تتبعها مابله من الفرائض المرفوعة عسة واربون ديناراً في كل شهر الى كل واحد منهم
به ذلك بخرسفة التور والظاهر ان امام سني لاخير جعل الخيل المرفوعة
170 المذكورة مائة دينار كل شهر خشت وبعاء بالصادق المرفوعة ثم ما نقل به ذلك
بخرسفة التور والظاهر ان مابله من الفريسيين المذكورين في كل شهر خشت
المرفوعة بالهرة المذكورة مابله من الفرائض المرفوعة مائة دينار واحد كل شهر خشت
وبعاء ثم ما نقل به ذلك بخرسفة التور والظاهر ان الفريسيين المذكورين
175 المذكورة وبسط الفريسيين في كل شهر خشت وبعاء من الفريسيين المذكورين في كل شهر خشت
تتبعها مابله من الفرائض المرفوعة عسة واربون ديناراً في كل شهر الى كل واحد منهم
به ذلك بخرسفة التور والظاهر ان امام سني لاخير جعل الخيل المرفوعة
180 المذكورة مائة دينار كل شهر خشت وبعاء بالصادق المرفوعة ثم ما نقل به ذلك
بخرسفة التور والظاهر ان مابله من الفريسيين المذكورين في كل شهر خشت
المرفوعة بالهرة المذكورة مابله من الفرائض المرفوعة مائة دينار واحد كل شهر خشت
وبعاء ثم ما نقل به ذلك بخرسفة التور والظاهر ان الفريسيين المذكورين
185 المذكورة وبسط الفريسيين في كل شهر خشت وبعاء من الفريسيين المذكورين في كل شهر خشت
تتبعها مابله من الفرائض المرفوعة عسة واربون ديناراً في كل شهر الى كل واحد منهم
به ذلك بخرسفة التور والظاهر ان امام سني لاخير جعل الخيل المرفوعة
190 المذكورة مائة دينار كل شهر خشت وبعاء بالصادق المرفوعة ثم ما نقل به ذلك
بخرسفة التور والظاهر ان مابله من الفريسيين المذكورين في كل شهر خشت
المرفوعة بالهرة المذكورة مابله من الفرائض المرفوعة مائة دينار واحد كل شهر خشت
وبعاء ثم ما نقل به ذلك بخرسفة التور والظاهر ان الفريسيين المذكورين
195 المذكورة وبسط الفريسيين في كل شهر خشت وبعاء من الفريسيين المذكورين في كل شهر خشت
تتبعها مابله من الفرائض المرفوعة عسة واربون ديناراً في كل شهر الى كل واحد منهم
به ذلك بخرسفة التور والظاهر ان امام سني لاخير جعل الخيل المرفوعة
200 المذكورة مائة دينار كل شهر خشت وبعاء بالصادق المرفوعة ثم ما نقل به ذلك
بخرسفة التور والظاهر ان مابله من الفريسيين المذكورين في كل شهر خشت
المرفوعة بالهرة المذكورة مابله من الفرائض المرفوعة مائة دينار واحد كل شهر خشت
وبعاء ثم ما نقل به ذلك بخرسفة التور والظاهر ان الفريسيين المذكورين
205 المذكورة وبسط الفريسيين في كل شهر خشت وبعاء من الفريسيين المذكورين في كل شهر خشت
تتبعها مابله من الفرائض المرفوعة عسة واربون ديناراً في كل شهر الى كل واحد منهم
به ذلك بخرسفة التور والظاهر ان امام سني لاخير جعل الخيل المرفوعة
210 المذكورة مائة دينار كل شهر خشت وبعاء بالصادق المرفوعة ثم ما نقل به ذلك
بخرسفة التور والظاهر ان مابله من الفريسيين المذكورين في كل شهر خشت
المرفوعة بالهرة المذكورة مابله من الفرائض المرفوعة مائة دينار واحد كل شهر خشت
وبعاء ثم ما نقل به ذلك بخرسفة التور والظاهر ان الفريسيين المذكورين
215 المذكورة وبسط الفريسيين في كل شهر خشت وبعاء من الفريسيين المذكورين في كل شهر خشت
تتبعها مابله من الفرائض المرفوعة عسة واربون ديناراً في كل شهر الى كل واحد منهم
به ذلك بخرسفة التور والظاهر ان امام سني لاخير جعل الخيل المرفوعة
220 المذكورة مائة دينار كل شهر خشت وبعاء بالصادق المرفوعة ثم ما نقل به ذلك
بخرسفة التور والظاهر ان مابله من الفريسيين المذكورين في كل شهر خشت
المرفوعة بالهرة المذكورة مابله من الفرائض المرفوعة مائة دينار واحد كل شهر خشت
وبعاء ثم ما نقل به ذلك بخرسفة التور والظاهر ان الفريسيين المذكورين



66. Toktay
67. Baybars
68. Abaga خان
69. Wustenfeld

خشک‌سالی، فرزندان خود را می‌فروختند^(۵۱). در سال
۷۰۲ هـ/ق ۱۳۰۳ م، درممالک تابع توقای^{۶۶}، در نتیجه سه
سال خشک‌سالی، مردم، فرزندان و اقوام خود را به تجاری
که به مصر و ممالک دیگر اسلامی سفر می‌کردند،
فروختند^(۵۱). بردگانی که از همین منطقه قبچاق می‌آمدند،
بعد از انتقال به سواحل شمالی دریای سیاه، در شهر
سیواس جمع می‌شدند؛ در نتیجه، این شهر نه تنها بازار
بزرگی برای کالاهای دیگر تجاری بود بلکه به صورت
یک بازار بزرگ برده نیز درآمد بود. بیبرس^{۶۷}، سلطان
مملوکی، در همین جا فروخته شده بود؛ آباقا^{۶۸} این مطلب
را وسیله تحقیر او قرار داده بود^(۵۲). این تجارت برده در
سیواس تا قرن پانزدهم میلادی ادامه داشت. وقتی که
قاضی برهان‌الدین در یکی از سخنرانی‌های خود خطاب
به برقوق، سلطان مملوکی، که قصد داشت برده‌های ترک
را از کار برکنار کرده و به جای آنها برده‌های چرکس را
قرار دهد، گفت: «بعد از این اجازه نمی‌دهم انتقال برده از
آناتولی به سوریه صورت بگیرد» این حرف در بین
مصریان ترس بزرگی ایجاد کرده بود^(۵۳). در زمانهایی که
مملوکی‌ها با ایلخانی‌ها می‌جنگیدند، چون آناتولی تحت
اداره آنها بود، تدارک بردگان از این طریق، گاه بسیار
مشکل صورت می‌گرفت. به همین دلیل، برای عبور از
تنگه‌ها و استفاده از راه‌های آبی، سعی کردند از دولت
بیزانس کسب اجازه کنند^(۵۴). شکی نیست که قسمت
اعظم برده‌های سلجوقی از میان برده‌هایی که از منطقه
قبچاق می‌آمدند، تأمین می‌شد. قزوینی، تصریح می‌کند که
برده‌های ترکی که از شمال آورده می‌شدند در بازارهای
آناتولی به فروش می‌رسیدند (آثار البلاذ، چاپ ووستن
فلد، ص ۳۵۷). به همین دلیل، در مسیر یافتن منشأ
آهتدای دولت‌مردان باید به این نکته توجه کرد؛ و
همچنین، وجود بعضی اسامی قبچاقی در بین اشخاصی
که در ابتدا برده بوده‌اند نیز از همین طریق قابل توضیح
می‌شود. اساساً، تأمین برده از طریق چپاولگری‌های
کودکی که در مرزها و پس از اتمام کشمکش‌های بین
سلجوقیان و بیزانس در نیمه دوم قرن دوازدهم میلادی
جریان داشت، ممکن نبود. احتمالاً، سلجوقیان ترکیه نیز،
همانند دیگر دول ترک مسلمان، به این عرف که برده‌های
ارتش از بین ترک‌ها انتخاب شوند، پای‌بند بوده‌اند.
نام بردن وقف‌نامه از یهودیان در بین عناصر مهتدی با
آنچه در منابع تاریخی آمده، مبنی بر اینکه در آن دوران،
یهودیان نیز برای تجارت به آناتولی می‌آمده‌اند، مطابقت
دارد. لیکن، آیا منظور از کلمه «مجوس» حقیقتاً دینی غیر
از ادیان مسیحی و یهودی بوده است؟ اگر چنین باشد،
منظور از کلمه مجوس، به صورت خاص و با معنی



و سده عذابا و ذوقها یم رودها نخل کل سرشته عما اوست و نغمه کل ذات حل منها و تری الناس سکاری و ما هم سکاری و کن عذاب الله عبده فن یله بد ما سح فاما آتة علی الدین ینبونه اذ الله سح علیم و اجر الوافق علی الله ان لا یضیح اجرام الحسین ثم ان الوافق الذکور استیلا شامت الله جلاله ان یأید علی نفسه طوما من صفة نه و جواز امر ان وقت ایضا جمع الذکاکین المتضامین الکتابین رضی منیه قوتی فی عفة ترف یوسف بن اسهلان العطار الشنشلین جیها علی حدود ارضه المدلاول منها یعنی الطریق الخارج والمداکان منها یعنی الی ارض حواجه حسن بن محمد القوی الطاهر السرف المیارس والمداکان منها یعنی الی السجده النبوی الی یوسف (بن سلیمان) القوی العطار والمداکان منها یعنی الطریق الخارج الآخر وی یخرج بلما ومن ذک جبرائیل الواحد آدی کان لهندلیرین (۲) و سرودا بکارناه (۲) و هو الال بیت العایون والیوت الاریة التصة یضا یعنی عمل الجیع رضی مدینه (۱) قوتی واطفة ... ذکره و یحیط بجمع البیت الواحد والیوت الاریة التصة و یحیط بها و یشتغل علیا حدود ارضه المتداول منها یعنی الی ارض فصاح بن ششیر بن معاده الطاهر حول و یحیط حواجه عدلی بن معاده الحواقی (۲) الطاهر والمد الاثن منها یعنی الی السجده النبوی الی الاستاذ یوسف بن سلیمان القوی العطار والمد الاثن منها یعنی الی ارض حسن بن محمد القوی الطاهر الذکور اعلاه والمد الاثن منها یعنی الی الطریق الخارج و یخرج اربابا و من ذک جمع الذکاکین الذکوره التصة یضا یعنی البیت النبوی رضی مدینه قوتی و السرف الشقی | التصة یضا علی حدود ارضه المد الاول منها یعنی الی خان لدره خاتون بنت الامیر رسول القوی و المد تان منها الی مکان و فیه الحاج بخیار بن معاده التیریزی الطاهر علی الخان الکاتب بمصر قوتی الخانب اقل منها علی جاده خرطوم و المد الاثن منها یعنی الی خان لدره خاتون بنت الامیر رسول القوی الذکوره و المد الاثن منها یعنی الطریق الخارج و فیه یخرج اربابا و طرفها وقت حنین الذکاکین المتضامین والیوت الواحد الذکور السرف اولاً یکارونه والیوت الاریة العلامنة یضا یعنی التصة التکاثر | والیوت الذکور واطفة السرف یوسف بن سلیمان القوی العطار الذکور و جمع الذکاکین التصة یضا یعنی التکاثر و السرف الشقی الذکور بجمع حدود الذکاکین والیوت الاریة الذکوره و طرفها من ارضها و بناها و جدارها علیها و سطلها و اخلاها و انشاها و مناخها و درواها و دکاکها الی فی مفاصل الشیشین یا و جاریها و ماها و سرای لوجها و کل شی مولها داخل فیها و خارج منها منسوب الیها و ارا و کل شی لاداک الحدوده الموصوفه من القابل و الکثیر و الجلیج و الخیر علی اکتان من توفه انة خالی من الفراء السملین و الساکین الموزین الموزین المغانطین علی العزله اثن حال یوتیم المواطنين علی اداء الزکات الی الی سن طول اسلم و عتائم الدین لمان لم یوتیه عظیمه ولا زکة یرش تکبیر و تجویز و فیه یسه اوج تدارک ارازم تلیسیم الی سفره و التامین من الککن و الموقوف و غیره علی العرفه الملام السرف و الفریة البویه و الفریة الاحدیة کل ذک صرف المتولی و الناظر الذکوران فی الحماة الاریة ذویا و الفریة الواه الاریة رهبا من غیر تفتیر و تفسیر و سرف و شطط و تکثیر و توجیه بد عمارة الوافق الذکور العطار الی حد

۲۴۵

۲۴۶

۲۴۷

۲۴۸

۲۴۹

۲۵۰

۲۵۱

۲۵۲

۲۵۳

۲۵۴

۲۵۵

۲۵۶

۲۵۷

۲۵۸

۲۵۹

۲۶۰

۲۶۱

۲۶۲

۲۶۳

۲۶۴

۲۶۵

۲۶۶

۲۶۷

۲۶۸

۲۶۹

۲۷۰

۲۷۱

۲۷۲

۲۷۳

۲۷۴

۲۷۵

۲۷۶

۲۷۷

۲۷۸

۲۷۹

۲۸۰

۲۸۱

۲۸۲

۲۸۳

۲۸۴

۲۸۵

۲۸۶

۲۸۷

۲۸۸

۲۸۹

۲۹۰

۲۹۱

۲۹۲

۲۹۳

۲۹۴

۲۹۵

۲۹۶

۲۹۷

۲۹۸

۲۹۹

۳۰۰

قدیمی آن، آتش پرستان نبوده، بلکه می تواند دینی غیر از ادیان آسمانی بوده باشد. شاید هم اینها بعد از استیلا سلجوقیان به وجود آمدند؛ و یا منظور، ترک های قبیجاقی و ابسته به عقیده شمائی ها باشند که بعدها به اینجا آمدند. قاضی احمد نیکدهای^{۷۰} روایت می کند که در آناتولی، قومی اباحیه مذهب به نام شیوخ ترک طبوقی وجود داشتند که درخت کاج را می پرستیدند و دختر، زن و خواهر خود را به میهمانان خود تقدیم می کردند^{۷۱}:

آنچه قاضی احمد نیکدهای در خصوص پرستش درخت کاج به وسیله بعضی گروه های ترک آناتولی قید کرده است نیز، از دیدگاه نژادشناسی و دینی ترک هایی که به آنجا آمده بودند، شایان توجه است. حقیقتاً، در عقاید شمائی های ترک، درخت، جایگاه مهمی دارد. منقبت افسانه ای اوغورها، که جوینی در مورد آن نوشته است، تقدس درخت را نشان می دهد. قردیزی نوشته است که قرقیزها چیزهای مختلفی را می پرستیده اند، و گروهی از آنان نیز درخت را پرستش می کرده اند^{۷۲}. پرستش درخت، که در شمائیسم ترک، جایگاه مهمی داشت، وارد طریقت های اسلامی نیز شده است. مؤلفین مؤخری چون نسوی نیز، ضمن قید این مطلب که قنقلی های^{۷۳} موجود در ارتش خوارزم شاهیان هم چون مغول ها بت پرست بوده اند، اضافه می کنند که با اینکه دین اسلام در سطحی بسیار وسیع و از زمانی بسیار دور گسترش یافته بود، شمائیسم تا زمانی طولانی به حیات خود ادامه داد^{۷۴}. مشاهده می شود که با اینکه قبایل مغولی چون سماقار^{۷۵} و چای قازان^{۷۶}، حدود یک قرن در آناتولی زندگی می کردند، ولی هنوز مسلمان نشده بودند؛ این مطلب نشان می دهد که شمائیسم تا چه مدت زیادی در بین قبایل ترک حفظ شده بود^{۷۷}. بنابراین، گفته های قاضی احمد نیکدهای را می توان به این صورت که در آناتولی، در قرن چهاردهم میلادی، و حتی در اوکین قرن استیلا، هنوز گروه های شمائی وجود داشته اند تعبیر کرد و به احتمال زیاد می توان پذیرفت که منظور از کلمه مجوسی در وقف نامه، همین ها بوده اند.

□ موضع نگاری^{۷۴} تاریخی

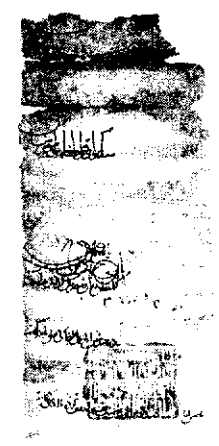
وقف نامه آلتون آبه، از لحاظ موضع نگاری تاریخی قویته، فعلاً، قدیم ترین سند به حساب می آید؛ لیکن، این وقف نامه نیز، همچون دیگر وقف نامه های موجود مربوط به قونیه، هیچ گاه همانند وقف نامه های مربوط به دارالشفاى عزالدین کیکاووس اوک در سیواس، و مدرسه

70. Nigdeli Kadi Ahmed
71. Kangilar
72. Samagar
73. Caygazan
74. topografya

٧٤

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله



بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
 والحمد لله رب العالمين
 ٥٦
 ١٥

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

تصوير
صفحة اول
وقف نامة
شمس الدين التون آبه



ارائه تفصیلات بیشتر در این مورد، صرفاً به نکات مهم قیدشده در وقفنامه، در خصوص موضع نگاری شهر، اشاره کردیم.

بخش دوم مبارزالدین ارتوقوش و وقفنامه او

ارتوقوش، که به خاطر فتوحات خود در آنتالیا و اطراف آن داشتن سمت استانداری (سوباشی-سرلشکر) طولی‌المدت این مناطق در زمان غیاث‌الدین کیخسرو اوک، عزالدین کیکاووس اوک و علاءالدین کیقباد اوک-مشهور بود از غلامان خاص کیخسرو به شمار می‌رفت. وقتی که غیاث‌الدین، ولیعهد قلیچ‌ارسلان دوم، بعد از مرگ پدرش و به دلیل ناتوانی در حفظ موقعیت خود در مقابل برادرش، رکن‌الدین سلیمان‌شاه، مجبور شد ابتدا به سوریه و سپس به استانبول برود (در ۵۹۳ هـ.ق) ارتوقوش نیز، در معیت سلطان به این مکان‌ها رفت.^(۷۵) هر چند که بعد از مرگ رکن‌الدین سلیمان‌شاه در سال ۶۰۰ هـ.ق، پسر کم سن او، قلیچ‌ارسلان سوم به جای او نشست، ولی بعضی رجال مملکت، بویژه حکمرانان مرزی، پسران یاغی‌جاسان^۲، به منظور نشان دادن غیاث‌الدین بر تخت سلجوقی، زکریای حاجب^۳ را، که مشهور است که به پنج زبان رایج در آناتولی آن‌زمان همچون زبان مادری صحبت می‌کرد، برای دعوت کردن سلطان اغیاث‌الدین^۴ و به صورت پنهانی، به سوی او فرستادند. بدین ترتیب، ارتوقوش نیز به همراه سلطان، دوباره به قلمرو سلجوقی بازگشت. معنی ادعای آقسرای^۵ برخلاف عقیده ابن‌بی‌بی، مبنی بر اینکه ارتوقوش از جمله رجالی بود که به همراه حکمرانان مرزی، سلطان را به آناتولی دعوت کردند- این است که ارتوقوش در این سفر به همراه سلطان نبوده است.^(۷۶) هر چند که حمدالله قزوینی نیز با اعتقاد خود مبنی بر اینکه ارتوقوش در معیت سلطان نبوده و بلکه سرآمد دعوت‌کنندگان، و از جمله کسانی بوده است که سلطان را بر تخت نشانند، نظر آقسرای را تأیید می‌کند؛ ولی باید گفته ابن‌بی‌بی را موثق‌تر دانست.^(۷۷) غیاث‌الدین، که در سال ۶۰۱ هـ.ق برای دومین بار بر تخت نشست^(۷۸)

سه نمان و تسین و غس مائة هجره هلاله الحمد لله رب العالمین و صلواته علی سیدالین و آله اجمین .

شهدت علی الارواق المذكور تقیلاً لله منه و آتاه یا وضع الیه فی هذا الکتاب امام بن عثمان بنه فی التاریخ	شهدت علی الارواق المذكور تقیلاً لله منه و آتاه یا وضع الیه فی هذا الکتاب امام بن عثمان بنه فی التاریخ	شهدت علی الارواق المذكور تقیلاً لله منه و آتاه یا وضع الیه فی هذا الکتاب امام بن عثمان بنه فی التاریخ
شهدت علی الارواق المذكور فی بختیار بن حسن الدوله الملقب و کتبه عن بامه	شهدت علی الارواق المذكور تقیلاً لله منه و آتاه یا وضع الیه فی هذا الکتاب و کتبه عن بامه	شهدت علی الارواق المذكور تقیلاً لله منه و آتاه یا وضع الیه فی هذا الکتاب و کتبه عن بامه
شهدت علی الارواق المذكور فی بختیار بن حسن الدوله الملقب و کتبه عن بامه	شهدت علی الارواق المذكور تقیلاً لله منه و آتاه یا وضع الیه فی هذا الکتاب و کتبه عن بامه	شهدت علی الارواق المذكور تقیلاً لله منه و آتاه یا وضع الیه فی هذا الکتاب و کتبه عن بامه
شهدت علی الارواق المذكور تقیلاً لله منه و آتاه یا وضع الیه فی هذا الکتاب و کتبه عن بامه	شهدت علی الارواق المذكور تقیلاً لله منه و آتاه یا وضع الیه فی هذا الکتاب و کتبه عن بامه	شهدت علی الارواق المذكور تقیلاً لله منه و آتاه یا وضع الیه فی هذا الکتاب و کتبه عن بامه

صاحبیه فخرالدین علی در همان شهر، و یا همجون وقفنامه مربوط به اوقاف جاجه اوغلی^{۷۵} در قرشهر^{۷۶}، غنی نیست؛ لیکن، هرگاه وقفنامه‌های مربوط به قونیه و دفاتر اوقاف دوره عثمانی بررسی شوند، تعیین موضع نگاری تاریخی و مفصل این شهر در دوره مورد بحث، ممکن خواهد شد. باتوجه به وقفنامه، معلوم می‌شود که در قونیه آن زمان، بازارهای اسکی چارشی = اسکی بازار، بازار قدیمی، = بنی چارشی = بنی بازار، بازار نو، و علامه چارشی [بازار علامه] و محله‌هایی با نام‌های خنتی، میدانی و باکرچی یوسف وجود داشته‌اند. مشاهده می‌شود که پس از یک قرن استیلای ترک، مؤسسات ترک و اسلامی بسیار زیادی به وجود آمدند، در حالی که این شهر، دقیقاً سیزده سال پیش از نوشته شدن این وقفنامه (۵۹۸ هـ.ق) به اشغال صلیبیون درآمده، و به احتمال زیاد، بسیار تخریب شده و تلفات جانی بسیاری داده بود. بنابه آنچه در وقفنامه به عنوان محدوده اوقاف مربوطه ترسیم شده است، در قسمت حومه قونیه و در نزدیکی مدرسه، مسجد خواجه یوسف زرگر قونیه‌ای، مسجد خواجه عبدالجبار تاجر تبریزی، مسجد یوسف مسگر = باکرچی یوسف ابن سلیمان، و در قسمت داخل شهر، مسجد جامع اسکی [مسجد جامع قدیمی]، مسجد حاجی عیسی و مدرسه سلطانیه وجود داشته‌اند. شکی نیست که اینها، فقط مواردی هستند که در محدوده املاک موقوفه قرار دارند؛ این مطلب نشان می‌دهد که در این شهر مؤسسات دیگری مانند اینها، به اینها اضافه شده است. از اینجا می‌توان پی برد که قونیه در زمان کوتاهی تبدیل به یک مکان ترک‌نشین و یا مکان اسلامی شده است. در حقیقت، ضمن مشخص کردن حدود موقوفات، محدود بودن اسامی مسیحی نیز در این خصوص قابل توجه است. در وقفنامه مشخص شده است که در شهر، یک کارگاه تولید صابون نیز وجود داشته است. بدین ترتیب، بدون

75. Cacaoglu

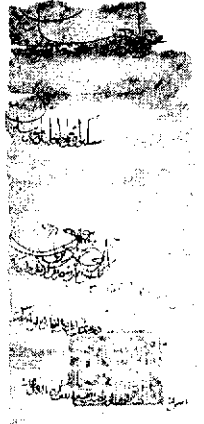
76. Kirsehir

1. Antalya

2. yagi-basan ogullari

3. Hacib Zekeriya

4. Aksarayi



بیشتر به منظور اهداف تجاری در سال ۶۰۳ هـ ق (۱۲۰۷ م) آنتالیا را فتح کرد. در این پیروزی، مبارزالدین ارتوقوش جزو فرماندهان برگزیده او بود و پس از تصرف شهر به عنوان سرمفتش (سویاشی - سرلشکر) آنتالیا تعیین شد. در این راستا، نه تنها سلطان اجازه داد که منسوبین ارتوقوش نیز به همراه او به آنجا بروند، بلکه امر کرد اموال تجار مسبب این که پیروزی به وسیله مسیحیان غارت شده بود، را برای آنها باز ستاند^(۵). او، تا زمان مرگ غیاث‌الدین، در سمت استانداری این منطقه باقی ماند. ولی پس از مرگ سلطان، مردم شهر، که مجادله سلطنتی عزالدین و برادرش علاءالدین را غنیمت شمردند، و نیز فرنگیان حاکم بر قبرس پناهندگی و مدتی در آنجا به سلطنت سلجوقی پایان دادند. کیکاووس، پس از آزاد کردن برادر خود در محاصره آنکارا، دوباره آنتالیا را فتح و ارتوقوش را مجدداً به عنوان سرمفتش (سویاشی) شهر و حومه آن تعیین کرد^(۶). هر چند که تاریخ این فتح دوم در منابع ثبت نشده است، ولی با توجه به اینکه این واقعه پس از محاصره آنکارا در سال ۶۰۹ هـ ق و قبل از فتح سینوپ^۵ در سال ۶۱۱ هـ ق اتفاق افتاد، معلوم می‌شود که تاریخ آن در بین سال‌های ۶۰۹-۶۱۱ هـ ق بوده است.

مبارزالدین ارتوقوش، پس از روی کار آمدن مجدد، موقعیت خود را برای مدتی طولانی حفظ کرد. او، پس از مرگ کیکاووس و در زمان کیتباد نیز، در جهت گسترش فتوحات، خدمات زیادی انجام داد. یکی دو سال بعد از جلوس با کیتباد، سلطان را به فتح قلعه کالونوروس^۷، واقع در شرق آنتالیا، تشویق کرد و سلطان نیز، در اثر این تشویق، تصمیم به این کار گرفت. وقتی که کرفرد^۸، که در آن موقع حاکم قلعه بود و ارتوقوش را به خاطر مناسبات و روابط قبلی می‌شناخت، متوجه شد که نمی‌تواند مقاومت کند سفیری به سوی او فرستاد تا در صورت اخذ امان‌نامه و عهدنامه از سلطان، قلعه را به آنها تسلیم کند. این پیشنهاد، که توسط مبارزالدین به اطلاع سلطان رسید مورد قبول واقع، و قلعه بدون وقوع جنگ فتح شد و آق‌شهر

قونیه^۹ به عنوان اقطاع، و چند ده نیز به عنوان ملک به او داده شد؛ در محدوده موقوفات مدرسه قره‌تای^{۱۰} نیز، دهی که با همین نام و با نام امروزی کپورات^{۱۱} وجود دارد یکی از همان دهات است و منشأ نام آن نیز از همین جاست^(۷). تاریخ ضبط این قلعه، با توجه به تاریخ ۶۱۸ هـ ق قید شده در کتیبه آنجا، باید در همان سال و یا یک سال پیش از آن بوده باشد^(۸). پس از تصرف کالونوروس، این قلعه به وسیله کیتباد بازسازی شد و به صورت اقامتگاه زمستانی سلطان درآمد و از آن به بعد نیز شهر، به تناسب نام سلطان، علائیه^{۱۱} نامیده شد^(۹). ارتوقوش، در خلال این سفر، قلعه آلازا^{۱۲} را، که در نزدیکی کالونوروس و تحت اداره برادر کرفرد بود، نیز تصرف کرد^(۱۰).

ارتوقوش، در هنگام سرمفتشی آنتالیا، به عنوان یکی از بزرگان و رجال بانفوذ دولت کیتباد، جلب توجه می‌کند. وقتی که علاءالدین کیتباد، در خلال یکی از دوره‌های اقامتش در آنتالیا، تصمیم گرفت که بعضی از رجال دولتی مخالف خود را از سر راه بردارد؛ حقه‌باز اوغلی^{۱۳} و امیر کومننوس^{۱۴(۱۱)}، که از محرمان سلطان بودند، با متوجه کردن کیتباد به دوستی نزدیک او و ارتوقوش، و اینکه ارتوقوش اجازه نخواهد داد که در آنتالیا این اتفاق بیفتد، سلطان را برای انجام این کار در شهر قیصریه^{۱۵} راضی کردند^(۱۱). شکی نیست که ذکر این نکته از طرف ابن‌بی‌بی مبنی بر اینکه در آن زمان، ارتوقوش بیش از ۲۰ سال سرمفتش آنتالیا بوده است، صحیح نیست. با در نظر گرفتن اینکه فتح آنتالیا در سال ۶۰۳ هـ ق اتفاق افتاده، معلوم می‌شود که این مدت ۱۷ سال بوده است. این نکته که سلطان به خاطر ارتوقوش قصد خود را مبنی بر برانداختن مخالفان^{۱۶} به تأخیر انداخت و اینکه بعد از این واقعه نیز ارتوقوش در پیش سلطان نفوذ و اعتبار بالایی داشت از جهت درک موقعیت و اهمیت ارتوقوش در زمان کیتباد، قابل توجه است. چند سال بعد از این واقعه، در طول سال‌های ۶۲۳-۶۲۵ هـ ق، وقتی که کیتباد جنگ‌های متفاوتی در جهات مختلف را شروع کرد و به وسیله حسام‌الدین چوپان^{۱۶}، در جنگی فرادریایی، شهر تجاری و مشهور

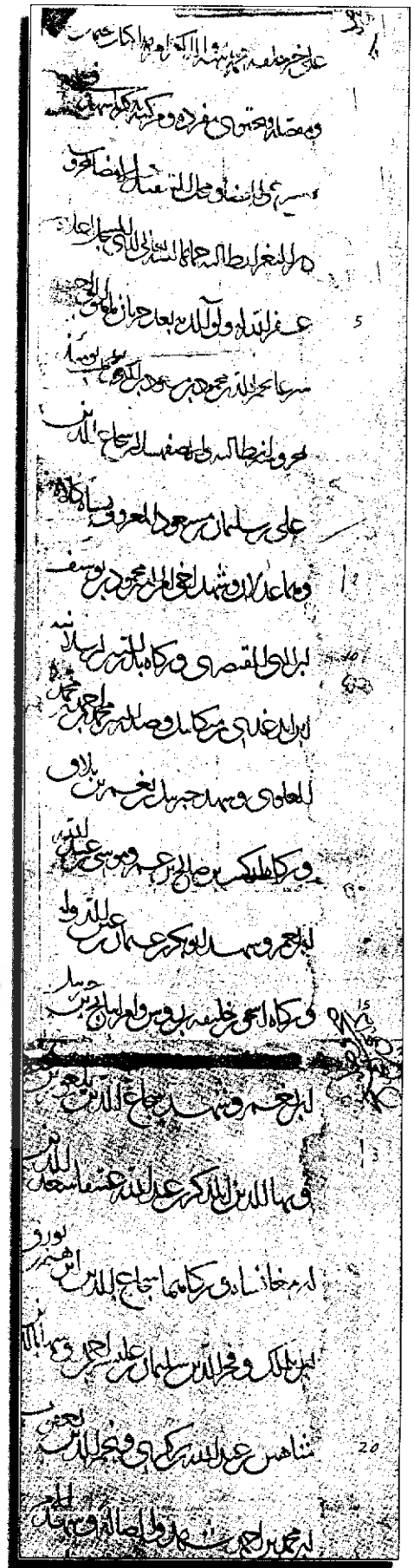
5. Sinop
6. Kalonoros
7. Kir Fard
8. Aksehi'i Konya
9. Karatay
10. Kivrat
11. Alaiyye
12. Alara
13. Hokkabaz oğlu
14. Amir Komnenos
15. Kayseri
16. Coban Husameddin



سوغداک^{۱۷} کیریم^{۱۸}، و نیز به وسیله مبارزالدین چاولی^{۱۹} و امیر کومنوس ارمنستان صغیر را فتح کرد؛ ارتوقوش نیز از طریق سواحل دریای مدیترانه به طرف ارمنستان رفت و قلعه‌های بسیاری از قبیل آنامور^{۲۰} و ماناوگات^{۲۱} را فتح کرد و پس از تعیین محافظانی برای آنها، گزارش‌های لازم را به اطلاع سلطان، که در قسیری منتظر رسیدن اخبار پیروزی بود، رساند. در همین هنگام، ارتوقوش از سلطان برای حمله به جزایر فرهنگ (قبرس) اجازه خواست ولی از آنجایی که چنین اتفاقی روی نداد، باید نتیجه گرفت که کیقباد چنین اجازه‌ای را صادر نکرد. در نتیجه این جنگ، که به نظر می‌رسد با مقاصد تجاری انجام گرفت، کیقباد به ارتوقوش مأموریت داد تا اموال به‌غارت رفته تجار را برای آنها پس بگیرد و سربازان را نیز به‌خانه‌هایشان بفرستد. مبارزالدین ارتوقوش نیز، پس از انجام این فرامین، همانند امرای دیگری که با پیروزی از جنگ‌ها باز می‌گشتند، به پیشگاه سلطان که در قسیری اقامت داشت، رسید^(۱۳). این فتوحات ارتوقوش، که از خشکی و دریا صورت گرفت، نشان می‌دهد که او احتمالاً در آنتالیا دارای نیروی دریایی آنچنان پر قدرتی بوده است که می‌توانست در دریا و در مقابل فرنگ‌های مقیم جزایر و سواحل قدرت‌نمایی کند. همان‌گونه که اجازه خواستن او از سلطان برای فتح قبرس نیز نشان می‌دهد که در آن زمان، این نیروی دریایی سلجوقی وجود داشته است^(۱۴).

چنانکه مشاهده می‌شود، ارتوقوش، بعد از اتمام دوره تقریباً ۲۲ ساله استانداری آنتالیا (و احتمالاً بعد از سال ۶۲۵هـ.ق) آنجا را ترک کرد. در پی این فتوحات بود که علاءالدین کیقباد، دوباره به سوی شرق رفت و بعد از گرفتن ارزنجان^{۲۲} از دست علاءالدین داوود شاه، که از منگوجک‌ها^{۲۳} بود، پسرش، غیاث‌الدین کیخسرو دوم را فرمانروای آنجا کرد و به همین مناسبت نیز مبارزالدین ارتوقوش را برای رسیدگی به کارهای پسرش و به عنوان سرپرست^{۲۴} او به ارزنجان فرستاد^(۱۵). به همین دلیل است که او در تاریخ سلجوقی و وقف‌نامه‌اش به عنوان سرپرست معرفی شده است. [ارتوقوش] کمی بعد از ورود به ارزنجان و به دستور سلطان، قره‌حصار شرقی^{۲۵} (کوقونیه^{۲۶}) را از دست مظفرالدین محمد، برادر داوود شاه، گرفت و آن را به قلمرو سلجوقی افزود و طی عهدنامه‌ای، قیرشهر^{۲۷} و عرب‌سون^{۲۸} را به عنوان اقطاع به پادشاه داد^(۱۶). در خصوص مدت سرپرستی مبارزالدین ارتوقوش در ارزنجان و محل و زمان فوت او اطلاعی در دست نداریم. لیکن از آنجایی که کیقباد، پیش از مرگش، شمس‌الدین آلتونابا^{۲۹} را در ارزنجان و به عنوان سرپرست غیاث‌الدین تعیین نمود - که در قسمت مربوط به آن ذکر

17. Sugdak
18. Kirim
19. Mubarizeddin Cavli
20. Anamur
21. Manavgat
22. Erzincan
23. Mengucekler
24. Atabeg
25. Sarki Karahisar
26. Kogonya
27. Kirschir
28. Arabsun
29. Semseddin Altunabe



شد (رک: Bellefen, Sayf 42) و از آن به بعد هم نامی از ارتوقوش برده نشد لذا به نظر می‌رسد که او در این اثنا فوت کرده باشد. ولی در وقف‌نامه او، که بعد از مرگش تنظیم شد، اقرارنامه‌ای وجود دارد که قول او را در خصوص تاریخ تنظیم آن می‌توان به دو صورت معنی کرد؛ یکی اینکه این قرارداد در سال ۵۶ (یعنی در ۶۵۶هـ ق) تنظیم شده باشد و دیگری اینکه این قرارداد، ۵۶ سال پیش نوشته شده باشد. ولی هیچ‌یک از این دو تعبیر نیز، با وقایع همخوانی ندارند. زیرا اگر فرض شود که وقف در سال ۶۵۶هـ ق صورت گرفته باشد، دو شاهد مذکور در اقرارنامه یعنی جلال‌الدین قره‌تای، چهار سال پیش از این تاریخ و در سال ۶۵۲هـ ق و ارمغان‌شاه، که خودش او را به عنوان متولی تعیین کرده بود، در سال ۶۳۸هـ ق فوت کرده بودند. اگر فرض شود که این واقعه، ۵۶ سال پیش از تنظیم وقف‌نامه، یعنی ۵۶ سال پیش از سال ۶۶۹هـ ق صورت گرفته باشد (که متن اصلی این معنی را می‌دهد) در این صورت، وقف باید در سال ۶۱۳هـ ق اتفاق افتاده باشد که این نیز ممکن نیست. زیرا کتیبه‌های مدرسه و خان موقوفه نشان می‌دهند که اینها در سال‌های ۶۲۰ و ۶۲۱هـ ق وقف شده‌اند. به‌رحال به نظر می‌رسد که در این بیان وقف‌نامه یک خطای محاسبه‌ای وجود داشته باشد. هر چند که پروفیسور ا.ح. اوزون چارشیلی معتقد است که ارتوقوش در مقبره واقع در مدرسه خودش دفن شده است، ولی در مورد وجود هر گونه منبع و یا کتیبه‌ای که دلیل بر این امر باشد حرفی نمی‌زند. ابن‌بی‌بی ذکر می‌کند که او بسیار ثروتمند و دارای اتباع و مردانی بوده است.^(۱۸) این نکته که او در وقف‌نامه خود، تولیت را به غلام آزاد کرده‌اش، یعنی ارمغان‌شاه سپرد نشان می‌دهد که او فرزندی نداشته است. هر چند که نام تعدادی دیگر از غلامان آزاد کرده او در وقف‌نامه آمده است ولی بجاست که در اینجا فقط در مورد ارمغان‌شاه، که در بین رجال دولت سلجوقی دارای موقعیت مهمی و به عنوان متولی نیز تعیین شده بود، مطالبی گفته شود.

□ اتابک حاجی مبارزالدین ارمغان‌شاه

بنابه وقف‌نامه منتشر شده، ارمغان‌شاه از غلامان آزاد کرده ارتوقوش بود. از کتیبه مدرسه‌ای در آنتالیا^(۱۹) معلوم می‌شود که او صاحب این مدرسه بوده و آن را در سال ۶۳۷هـ ق بنا کرده است از اینجا نیز می‌توان احتمال داد که او بعد از ارتوقوش، استاندار آن منطقه بوده است. نام او در کتیبه مدرسه، فقط به صورت ارمغان ذکر شده است ولی در وقف‌نامه و ابن‌بی‌بی، ارمغان‌شاه آمده است.

هر چند که در ابن‌بی‌بی لقب او، مبارزالدین و در وقف‌نامه، سعدالدین ذکر شده است ولی شکی نیست که هر دوی اینها یک شخص هستند؛ به همان دلیل که هر دوی اینها او را به عنوان حاجی ارمغان‌شاه نیز ذکر می‌کنند. ضمناً به همین دلیل می‌توان گفت که او به سفر حج نیز رفته بود. حاجی ارمغان‌شاه، در هنگام جلوس باغیث‌الدین کیخسرو دوم، در مقام استاد‌الدآر بود (این به معنی ناظر قصر است که بر عایدات قصر و مأموران آشپزخانه و شراب‌خانه نظارت داشت). سلطان، او را در سال ۶۳۵هـ ق به عنوان سرپرست پسرش، عزالدین کیکاووس، تعیین کرد که مذکور بودن این عنوان برای او، در کتیبه مدرسه با تاریخ ۶۳۷هـ ق، مؤید آن است. در این اثنا، کیخسرو، کشتن برادران کوچک خود یعنی، قلیچ‌ارسلان و رکن‌الدین، که از ملکه ایوبی^(۲۱)، ملکه عادلانه بودند و در قلعه بورغلو^(۲۲) (اولوبورلو^(۲۳)) زندانی شده بودند، را به مبارزالدین ارمغان‌شاه سپرد. بنابه روایت بدون وثوق منقول در ابن‌بی‌بی: «به عقیده بعضی‌ها به جای شاهزاده‌ها دو برده را کشت و برای اثبات انجام شدن امر سلطان، برای او نشانه‌هایی بُرد؛ بنابه عقیده بعضی دیگر، آنها [شاهزاده‌ها] را کُشت». در زمان کیکاووس، در سال ۶۴۷هـ ق، قیام شخصی به نام ترک احمد^(۲۴) در اوج^(۲۵) و ادعای او مبنی بر اینکه پسر کعباد اول است، نیز دلیلی است بر اینکه در مورد نحوه وقوع این قتل، روایات مختلفی در بین مردم وجود داشته است.^(۲۶)

حاجی ارمغان‌شاه چند سالی در پُست سرپرستی باقی ماند. در این اثنا، شروع طغیان بابایی‌ها^(۲۶) (۶۳۷هـ ق) در دولت سلجوقی ایجاد تزلزل کرد. این عصیان که در اطراف کفرسود^(۲۷) و ماراش^(۲۸) آغاز شد، در پی چند شکست ارتش سلجوقی، از مالاتیا^(۲۹) تا سیواس^(۳۰) و آماسیا^(۳۱) گسترش یافت. کیخسرو، که وحشت‌زده شده بود، به قبادآباد^(۳۲) گریخت و مبارزالدین حاجی ارمغان‌شاه را در رأس ارتش قرار داد و او را مأمور سرکوبی شورش کرد. هر چند که ارمغان‌شاه توانست در جنگ‌های متعددی به موفقیت‌هایی دست یابد و حتی بعضی سرکردگان شورشیان، بخصوص خود باباسحاق^(۳۳) را بکشد، ولی مریدان او که مرگش را باور نکرده بودند به جنگ ادامه دادند و عاقبت ارمغان‌شاه را نیز کشتند. ابوالفرج^(۳۴) معتقد است که این حادثه، باید در سال ۶۳۸هـ ق روی داده باشد. از آنجایی که ارمغان‌شاه تولیت وقف‌نامه را بعد از مرگ خودش به پسرانش سپرده است، محققاً دارای فرزند بوده است. همان‌گونه که در ادامه نیز اشاره خواهد شد، در دفاتر اوقاف دوره عثمانی، در ده آغروس^(۳۵)، جدول نام اشخاصی که از نسل او بودند وجود دارد. ابن‌بی‌بی

30. I.H. Uzuncarsili
31. Eyyubi Prensisi
32. Borglu
33. Ulu Borlu
34. Turk Ahmed
35. Uc
36. Babailer
37. Kefersud
38. Maras
39. Malatya
40. Sivas
41. Amasya
42. Kubad-abad
43. Baba Ishak
44. Ebu'l-Ferec
45. Agros



به مدرسه‌ای که ارتوقوش در ده آغروس شهر بُولوی^(۲۶) استان اسپارتا^(۲۷) بنا کرد، و به کاروانسرای واقع در ده دادیل^(۲۸) شهر بولوی، و نیز مسجد او در آنتالیا مربوط است. از آنجایی که وقف‌نامه خیلی بعد از مرگ او تنظیم شد، متأسفانه هیچ ضبطی در مورد جزئیات شروط وقف، موجود نیست. یک پنجم عایدات ده آغروس، که موقوفه فقط این سه مؤسسه است، به متولی داده می‌شود و بقیه آن نیز به مدرس و طلاب مدرسه، مسافرانی که به خوان می‌آیند، به امام و مؤذن مسجد و مصارف مربوط به اینها تخصیص داده شده است. این مدرسه، همان‌گونه که از کتیبه آن معلوم می‌شود، در سال ۶۲۱ هـ ق ساخته شد^(۲۹). (توضیح اینکه، شماره ۲۷ در پی‌نوشت در متن اصلی حذف شده است (مترجم)).

ده آغروس، برای آخرین بار و به صورت قطعی در زمان قلیچ ارسلان سوم و هنگام فتح اسپارتا و حومه آن، به قلمرو سلجوقی پیوست^(۳۰). ده، باید از طرف کیخسرو،

می‌گوید که ارمغان‌شاه، به خاطر جوانمردی، دینداری و اخلاق پسندیده‌اش، شهرت داشت^(۳۱). خانقاه حاجی ارمغان و بعضی موقوفه‌های دیگر در ده آلپ‌غازی^(۳۲) شهر بی‌شهر^(۳۳)، که در منابع مربوط به دوره عثمانی ذکر شده‌اند، باید مربوط به همین حاجی ارمغان‌شاه باشد^(۳۴). کتیبه‌ای وجود دارد که نشان می‌دهد که او در آنتالیا و در سال ۶۳۷، مدرسه‌ای بنا کرد^(۳۵). بنابه وقف‌نامه مدرسه‌ای در قونیه، که مربوط به صاحب فخرالدین علی^(۳۶) است، در قونیه محله‌ای به نام ارمغان‌شاه وجود دارد که می‌توان پذیرفت که این نیز منسوب به ارمغان‌شاه ماست^(۳۷).

وقف‌نامه ارتوقوش

وقف‌نامه ارتوقوش، بعد از مرگ خودش و حتی بعد از مرگ متولی‌اش، یعنی غلام آزادکرده‌اش، حاجی ارمغان‌شاه (بعد از ۶۳۸ هـ ق) در سال ۶۶۹ و در آنتالیا تنظیم شد. در وقف‌نامه ذکر شده است که این معامله در حضور بعضی شهود، و در زمان حیات او انجام گرفت. وقف‌نامه،

متن وقف‌نامه ارتوقوش

... علی خیر خلقه محمد نبیه و آله الکرام. هذا کتاب مجمله و مفصله و یحتوی مفرده و مرکبه بذکر ما شهد فی مجلس الشرع و القضاء و محل لتقبل الامضا بمحرورسه دارالعز انطالیه حماها الله تعالی لدی المسجل اعلاه/غفر الله له و لوالديه بعد جریان ما هو الواجب شرعاً نجم‌الدین محمود بن مسعود بن... المحتسب یومئذ بمحرورسه انطالیه و الاصفهسلار شجاع‌الدین علی بن سلیمان بن مسعود المعروف بشاه کلاه و هما عدلان و شهد اخى امین‌الدین محمود بن یوسف/... القیصری و زکاه بدرالدین ارسلان بن ایدغدی بن میکائیل و صدرالدین محمد بن احمد بن محمد العلوی و شهد جبرئیل بن یغمر بن بلاق و زکاه ارکین (!) بن صالح بن عمر و موسی بن عبدالله بن یغمر و شهد ابوبکر بن عثمان بن عین‌الدوله و زکاه اسحق بن خلیفه بن روس (!) و امیر اینانج بن جبرئیل بن یغمر و شهد شجاع‌الدین یلغور بن عبدالله و بهاء‌الدین ایلدکزی بن عبدالله عتقاء سعدالدین ارمغان‌شاه و زکاهما شجاع‌الدین ابرهیم بوزق (!) بن ایلماک و فخرالدین سلیمان بن علیشیر بن احمد و شهاب‌الدین شاهین بن عبدالله بن ترکری و نجم‌الدین بن یعقوب بن محمد بن احمد شهدوا اصالة و شهد الامیر المختار الحسب سعدالدین سلمان بن المرحوم نجیب‌الدین محمود بن ابراهیم و الشیخ حسام‌الدین الحسن بن الرشید بن احمد الحافظ یحملاً عن الامیر الاصفهسلار الکبیر بدرالدین فرهاد بن المرحوم نجیب‌الدین محمود بن ابراهیم و شهد الامیر مفخر‌التراجمه نورالدین عبدالله بن حمزه بن هبة‌الله التبریزی و تاج‌الدین امیرالحاج بن اسحق بن اسعد القیصری یحملاً عن الامیر الربانی السعید المرحوم جلال‌الدین قراطی بن عبدالله اسکنه‌الله/ببحوجه جنانه و شهد الامام حسام‌الدین الحسن بن عبدالله بن عبدالرحمن و محمود بن الخضربن ادریس یحملاً عن الحاج یوسف بن عبدالله المقیم بناحیه سیرته و شهد کمال‌الدین بن عبدالحمید بن شهاب‌الدین الب سنقر بن عبدالله و الامام بدیع‌الدین/بهرام بن تکمسی (!) بن فیلی (!) یحملاً عن شهاب‌الدین الب سنقر بن عبدالله عتیق المرحوم مبارز‌الدین ارتقش و شهد الامام زین‌الدین زکریا بن الفقیه البغایر (!) بن محمود و الامام سیف‌الدین حبیب بن رمضان بن احمد بن یحملاً عن شجاع‌الدین البغور بن عبدالله و عن صمصام‌الدین سربجه بن عبدالله عتیق مبارز‌الدین ارتقش رحمه‌الله شهادة صحیحة شرعیة معتبرة متفقة الالفاظ والمعانی متحدة العبارات والمبانی عن علم و یقین لاعن ظن و تخمین بانه لماً بنی الامیر المرحوم مبارز‌الدین ارتقش بن عبدالله رحمه‌الله جمیع المدرسة/الكاتبة بقریه آغروس و الخان بقریه ذاذیل و هما من اعمال محروسة برغلو حماها الله و المسجد الجامع بمحرورسه دارالعز انطالیه اقر عندهم قبل تاریخ هذا الكتاب بستة و خمسين سنة اقراراً صحیحاً شرعياً و اشهدهم علی اقراره انه وقف و

46. Alp-gazi

47. Beyschir

Sahib Fahreddin Ali

48.

49. Isparta

50. Dadil

حسب و سبل و تصدق جميع القرية المسماة اغروس المذكورة المستغنية عن ذكر التحديد لشهرتها عند اهل تلك البلدة بجميع حدودها و حقوقها و مرافقها و مضافاتها و توابعها و لواحقها و كل حق هو له فيها داخلاً و خارجاً/متصلاً و منفصلاً على تناهى الوجوه و الاسباب كلها باسرها و اجمعها على مصالح المسجد الجامع و الخان و المدرسة المذكورة فيه و على مصالح المدرس و الفقهاء بالمدرسة المذكورة و على مصالح المترددين و النازلين فى الخان المذكور و على مصالح الامام و المؤذن و الزيت و الحصر و القيم للمسجد الجامع المذكور وفقاً صحيحاً شرعياً و حبسها تحسباً جائزاً مرعياً و تصدق بها تصدقاً معتبراً مرعياً مؤيداً مخلصاً ابدالاً بالدين الى ان يرث الله الارض و من عليها و هو خير/الوارثين لا يباع و لا يوهب و لا يملك و لا يعوض بوجه ما و فوض التولية فى مجلس صحة الوقف و التاريخ المذكور من غير فصل لعته الامير المرحوم سعد الدين الحاج ارمغان شاه بن عبد الله رحمه الله و بعده لا و لاده و اولاد اولاده بطناً بعد بطن و عقباً بعد عقب و نسلأ بعد نسل و شرط الواقف و هو الامير المرحوم مبارز الدين ارتقىش المذكور نور الله ضريحه خمس ما يحصل من القرية المذكورة لعته و هو المرحوم سعد الدين ارمغان شاه المذكور و بعده لا و لاده المتولى و غيره/ذكوراً و اناثاً للذكر مثل حظ الانثيين نسلأ بعد نسل و بطنأ بعد بطن ماتوا الدوا و تناسلوا فان لم يبق من نسل الامير سعد الدين المذكور احد فحق التولية بعد ذلك للحاكم العادل ينفعه الوقف و لا يكون له الخمس سوى التولية/فحسب و يصرف الخمس فى مصالح الوقف على شرائط المزبوره فى كتاب الوقفية للمواضع المذكورة تفويضاً صحيحاً شرعياً و قد حكم بصحة الوقف و التولية حسب المرقوم فيه حاكم من حكام المسلمين/نافذ الحكم فى محل ولايته فى التاريخ المورخ اعلاه حكماً صحيحاً شرعياً و قضا بجميع ذلك قضاً مبرماً لازماً بسؤال من له ذلك شرعاً و اخرج الواقف المذكور يقبل الله منه جميع القرية المذكورة من يده و تصرفه/وسلمها الى المتولى المذكور تسليماً شرعياً فلما شهدوا على الوجه المشروح و النمط الموضح فيه سمع الحاكم المسجل اعلاه احسن الله خاتمه شهادتهم و قبل مقالتهم بعد التزكية و التعديل و حكم بصحة ذلك كلمه حكماً نافذاً لازماً شرعياً/و اشهد عليه من حضر عنده من الائمة و الثقات بسؤال شرعى فى الثالث عشر من شهر الله الاصب رجب عمت ميامنه سنة تسع و ستين و ستمائه و الحمد لله شاكراً

اشهد على حكم الحاكم ادام الله ظله
محمد بن الحسين البيلقانى
و كتب بخطه

شهد بذلك حسن بن على
شهد غازى بن ميمون

شهد بذلك على حكم الحاكم
يونس بن ابي بكر
كتب بخطه

شهدت على حكم الحاكم المسجل
ادام الله علوه و بركته كتبه
رسول بن الحسين بن الخليل

شهد على حكم
اسماعيل بن على بن
عمر الماردينى

و بمثله شهد محمد بن على بن
ابى الفضل كتبه
بخطه

بشهاده من الشاهدين على
مضمونه اسبغ الله ظله يوسف بن
عمر بن يحيى كتبه بخطه

شهد بما فيه و انا
زين الحاج بن عمر بن
حسين كتبه بخطه

و بمثله شهد حسين محمد بن
على كتبه
بخطه

اشهد على حاكم الحاكم
المسجل اعلا الله تعالى
و انا

شهد على الوجه المحلى محمد بن
احمد بن محمود بن الحسين
العلوى المعروف بعريفاً

اشهد بجميع ما فيه
انا احمد بن العباس بن
الحسين احسن الله خاتمه

و شهد بما فيه على بن
عبد الرحمن بن احمد
و كتبه بخطه

شهد بما فيه سنقر بن
عبد الله و كتب
بخطه

شهد بما فيه على حكم الحاكم
اسبغ الله ظله زين العابدين بن محمد
الخلاطى المتفقه

شهد بذلك ابراهيم بن
ملكدار بن خداداد
و كتب بخطه

شهد بما فيه على حكم الحاكم
اسبغ الله ظله اسماعيل بن
هايل المتفقه

شهد بما فيه على حكم الحاكم
محمد بن يوسف بن زنگى بن
عبد الله الارموى و كتبت بخطى



شهد بذلك و انا موسى بن
شهریارین امیر غازی
القیصری کتبه بالید

شهد بذلك و انا ابوبكر بن
اسمعیل بن صدیق
كتبه بالید

شهد بما فيه على الحكم الحاكم
و انا مبارك بن
عبدالله

شهد بما فيه عبدالعزیز بن
القاضی و کتبه عنه بخطه

شهد بذلك خالد بن محمد،
مقیم سیرته فکتب بالید

شهد بذلك على حكم الحاكم
امیر عالم بن محمد بن محمد البلخی

شهد بما فيه ياقوت

شهد على حكم به الحاكم
عمر بن محمد بن شعبان
و کتبه بخطه

شهد على الحكم بما حكم به فيه
اسدالدين اغلبك بن النجيب
حرر عنه بالید

شهد على حكم الحاكم محمد بن
داوود بن لسكري
و کتبه بخطه

شهد على ما يحكم الحاكم سونديك بن
يوسف بن قلتاق و کتبه
بخطه

شهد على الحكم ادام الله ظل حاكمه
عثمان بن معاذ بن عثمان
فی تاریخه

شهد على الحكم نصرت بن
سلمان

شهد بما فيه و انا عمر بن سليمان بن
ابراهيم و کتبه
بخطه

شهد بما فيه و انا حسن بن ديس
سليمان بن ابراهيم و کتبه
بخطه

شهد بما فيه انا عذير بن
ساروجه و کتبه عنه
بامره

شهد بما فيه على الحكم محيي بن
اسمعیل
و کتبه بخطه

شهد بذلك
محمد بن سعد المعلم
و کتبه بخطه

شهد بذلك
يوسف بن اغلبك
و کتبه بخطه

شهد بذلك
روميكي بن ايدغدي سوباشي
و کتبه بخطه بامره

افراد تحت تکفل او پنج نفر فرض کنیم مشخص می شود که ده در حدود ۴۰۰۰ نفر جمعیت داشته است. با توجه به مثال های مختلفی که نشان می دهند آنا تولی، که تا قرن شانزدهم اقتصادی پیشرفته و جمعیتی انبوه داشت، پسرقت کرد معلوم می شود که چرا جمعیت آغروس، که امروزه آتابک^{۶۴} خوانده می شود، به ۲۸۸۸ نفر تقلیل یافته است^(۳۱). بنابه دفتر وقف، جمعیت مسیحی ده بسیار کم است. همان گونه که در سایر نقاط نیز دیده می شود در این جماعت مسیحی افرادی وجود دارند که به نام های ترکی از قبیل قره جا^{۶۵}، ارسلان^{۶۶}، تورموش^{۶۷}، یاخشی^{۶۸}، بالی^{۶۹}، بایرام^{۷۰} و کوسه^{۷۱} خوانده می شوند^(۳۲). آغروس، در یک توفیق موجود در وقف نامه قره تامی، به عنوان یک بخش ذکر شده است. این نکته نشانگر وضعیت ده در زمان پیش از نوشته شدن وقف نامه است. در دفتر وقف یادشده، در مورد ده پاموقلی^{۷۲}، که دارای ۷۴ متأهل (مکلف پرداخت مالیات) است، سخن به میان آمده است؛ در صورتی که در وقف نامه، هیچ وقفی غیر از ده آغروس وجود ندارد. به عقیده ما، این ده در محدوده همان ده آغروس و بعد از تنظیم وقف نامه به

کیکاوس و کیقباد به ارتوقوش تملیک شده باشد. هر چند که ساکنان اولیه ده، بی تردید مسیحیان بودند ولی سلاطینی که بعد از فتح بر تخت نشستند، مکان های تازه ضبط شده را به اسکان ترک ها اختصاص دادند و معلوم می شود که در نتیجه ازدیاد و گسترش و تراکم جمعیت آن مکان ها، ده مذکور به صورت ترک نشین درآمد. همان گونه که در اینجا قسمتی از وقف نامه ارتوقوش را آورده ایم، در دفتر وقف ده آغروس، که مربوط به قرون شانزدهم و هفدهم می شود، ذکر شده که ده، متعلق به مدرسه و دیگر موقوفات مبارزالدین ارتوقوش است و تولید آن در دست فرزند ارمغان شاه یعنی غلام آزاد کرده اش قرار دارد و اضافه شده که در آن موقع ده دلداری، سیزده محله به نام های جامی^{۵۱}، آلاجا^{۵۲}، امین الدین^{۵۳}، چشمه^{۵۴}، یونس^{۵۵}، بازار^{۵۶}، اوتاچ^{۵۷}، سینان^{۵۸}، بیچاقچی^{۵۹}، آقاخواجه^{۶۰}، سیران^(۶۱)، محله زمیان^{۶۲} (مسیحیان از مامدار) و دومان^{۶۳} بوده است و در ده، ۷۲۲ مسلمان و ۳۹ مسیحی مکلف پرداخت مالیات و ضمناً ۲۵ خانه منسوب به فرزند ارمغان شاه متولی (جماعت ارمغان شاهی تک آتابک مرحوم) وجود داشته است^(۳۰). اگر هر مکلف را به اضافه

51. Cami
52. Alaca
53. Emineddin
54. Cesme
55. Yunus
56. Pazar
57. Otac
58. Sinan
59. Bicakci
60. Ak-hoca
61. Seyran
62. Mahalle-i Zimmiyan
63. Duman
64. Atabeg
65. Karaca
66. Arslan
67. Turmus
68. Yahsi
69. Bali
70. Bayram
71. Kose
72. Pambuklu

وجود آمده است؛ امروزه، شکئی نیست که محل پاموکلو^{۷۳} واقع در دو سه کیلومتری ده آتابی^{۷۴} (آغروس) در همین جا واقع شده است. دفتر، همه اهالی ده را مسلمان معرفی کرده است. امروزه، در اثری به نام دهات ما^{۷۵} (نشر وکالت داخلی^{۷۶}) دهی در آنجا و با چنین نامی ذکر نشده است. تخصیصات تعیین شده از عایدات ده، که مربوط به طلبه‌ها و کاروان‌سرا می‌شود، ذکر شده‌اند و مشخص است که منظور، همان طلاب مدرسه و خوان مورد بحث در وقف‌نامه است^(۳۳).

ضمناً در وقف‌نامه آمده است که قسمتی از وقف به کاروان‌سرا تعلق دارد. امروزه، هنوز نتوانسته‌ایم مشخص کنیم که ده دادیک^{۷۷} و یا دادیل مذکور [در وقف‌نامه] کدام ده است. مشهور است که شیخ خانقاهی در اغدیر^{۷۸} به نام شیخ دادیکی^(۳۴) می‌زیسته است که نام دادیکی (ددیکی) او منسوب به همین ده است. معذالک، دوستی از محلی نزدیک به دریاچه‌ای که در محدوده ده میکائیل^{۷۹} واقع در جنوب گلندوس^{۸۰} به من گفته است که محل مذکور و آسیابی که در آنجا وجود دارد به نام دادیل خوانده می‌شوند.

از کتیبه موجود در خوان گلندوس معلوم می‌شود که این خوان به ارتقوش تعلق داشته است^(۳۵). به همین دلیل است که ده مذکور، باید در همان‌جایی باشد که خوان در آنجا واقع است. بدین ترتیب، این مسأله که آیا گلندوس نام اخیر آن است یا اینکه آیا دهی غیر از گلندوس در جایی که خوان قرار دارد وجود داشته، هنوز حل نشده است. گلندوس، بنابه دفتر تحریر دوره عثمانی، دهی مسلمان‌نشین و وابسته به بخش افشار است (بخش افشار امروزه، ده است) و ۴۲۵ نفر مکلف پرداخت مالیات دارد که در این صورت میانگین جمعیت آن ۱۲۰۰ نفر می‌شود^(۳۶). در حال حاضر، منبعی که مشخص کند مسجد واقع در آنتالیا کدام مسجد است، در دست ندارم.

▽ پی‌نوشت بخش اول:

۱. این نام در نوشته‌های ابن‌بی‌بی به صورت التونبه [کذا] در مناقب العارفین و در بعضی نوشته‌های وقفی به صورت آلتون یا کذا قید شده است، که بی‌تردید صورت دوم غلط است. در اثر مربوط به جلال‌الدین خوارزم‌شاه، نوشته نسوی، و در وقف‌نامه جاجه‌اوغلی، با املائی صحیح‌تر، به صورت آلتون‌آبه [کذا] قید شده است، که صورت نوشتاری اخیر، همانند صورت نوشتاری اسم‌هایی مثل آی‌آبه^{۷۷}، قایی‌آبه^{۷۸}، قوطلی‌آبه^{۷۹}، بوزآبه^{۸۰} ... است (رک: مسأله‌الاجبار، ص ۴۴، یادداشت^{۸۱} ۵). در منابع اسلامی (قتلغ‌آبه) [کذا] [است] (الفتح‌القوسی، ص ۹۹؛ عظیمی، برگ ۱۰۵، ذهبی، تاریخ الاسلام، ۲۰، برگ ۱۴۶ نوری عثمانیه^{۸۲}؛ و ۳۰۱۳).

۲. ابن‌بی‌بی، ص ۱۰۵. در اینجا، تماماً از نسخه ایاصوفیه^{۸۳} ابن‌بی‌بی، که به وسیله مؤسسه تاریخ در حال چاپ است، استفاده شده است.

۳. ابن‌بی‌بی، صص ۲۹۴ - ۲۹۶.

۴. ابن‌بی‌بی، صص ۳۸۰ - ۳۸۴؛ نسوی Vie du Sultan Djelaleddin Mankobirti، صص ۲۲۷ و ۳۲۸. عینی قید می‌کند که هدایای فرستاده شده به همراه آلتون‌آبه و کامیار شامل ۳۰ قاطر با بار پارچه‌های ابریشمی و پوست‌های سگ‌آبی و سمور، ۳۰ برده سواره با اسب‌هایشان، ۲۰۰ اسب، ۵۰ قاطر بوده است (عقد الجمان، وقایع سال ۶۲۷ هـ.ق).

۵. ابن‌بی‌بی، صص ۴۱۱ و ۴۱۲.

۶. ابن‌بی‌بی، ص ۴۴۰.

۷. ابن‌بی‌بی، ص ۴۵۲.

۸. ابن‌بی‌بی، صص ۴۶۴ و ۴۶۵.

۹. ابن‌بی‌بی، صص ۴۷۰ و ۴۷۱.

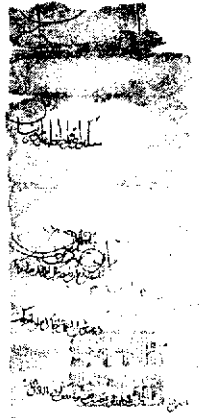
۱۰. این تاریخ، به وسیله ه. ریتز^{۸۴} و با استناد به روایاتی مبنی بر اینکه بهاء‌الدین ولد در قونیه به مدت ۲ سال اقامت گزید و در ۱۲۳۰ فوت کرد، قید شده است (رک: «جلال‌الدین رومی»، دایرة‌المعارف اسلام، ج ۲، ص ۵۴). افلاکی، در جایی که نوشته پایین نشان می‌دهد، می‌گوید که زمانی که بهاء‌الدین ولد به قونیه آمد، باروی شهر ادیوار اطراف شهر را هنوز ساخته نشده بود؛ در جایی دیگر قید می‌کند که قلعه‌های قونیه در زمانی ساخته شدند که بهاء‌الدین ولد در آنجا اقامت داشت (۸). همان‌گونه که می‌دانیم، باروها نیز در سال ۶۱۸ هـ.ق/۱۲۲۱ م ساخته شدند. صحت یا عدم صحت این تاریخ، که با نوشته سپهسالار مطابقت دارد، به هر حال، نیازمند بررسی است؛ زیرا، بنا به نوشته‌های مربوط به ساخت باروها، باید خیلی پیش از تاریخ قید شده از طرف ریتز (قبل از ۶۱۸ هـ.ق) اتفاق افتاده باشد.

۱۱. مناقب العارفین، کتاب‌خانه معارف آنکارا، برگ ۸، ترجمه س. هوارت^{۸۵}، ج ۱، ص ۲۲.

۱۲. از آن‌جا که تاکنون، کتیبه منتشر نشده است، عکس^{۸۶} گرفته شده به وسیله ف. سویمن^{۸۷} و ی. تونفور^{۸۸} را در اینجا درج می‌کنیم (راهنمای آثار باستانی قونیه، قونیه، ۱۹۴۴، ص ۸۳).

عمر و جدد و وسع هذا المسجد المبارك العبد الضعیف المحتاج الی رحمة‌الله تعالی زین‌الحاج و الحرمین الحاج ابوبکرین مسعود المعروف بکتجی (کتانجی) قیل‌الله خیراته و صلی علیہ فی‌اواسط شهرالله رجب الاصب سنة ثلاث و ثلاثین و سبعماية [کذا].

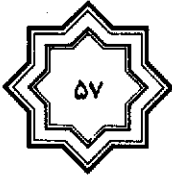
۱۳. عموماً، در جهان اسلام قرون وسطی، شهرها از دو قسمت



- 73. Pamuklu
- 74. Atabey
- 75. Koylerimiz
- 76. Dahiliye Vekaleti nesri
- 77. Dadik
- 78. Igdır
- 79. Mikail
- 80. Gelendos

حاشیه پی‌نوشت بخش اول

- 77. Ay-aba
- 78. Kayi-aba
- 79. Kutlu-aba
- 80. Boz-aba
- 81. not
- 82. Nuruosmaniye
- 83. Ayasofya
- 84. H. Ritter
- 85. C. Huart
- 86. fotografi
- 87. F. Soyman
- 88. I. Tongur



۲۸. ابن بطوطه، سیاحت‌نامه، ترجمه م. شریف، ج ۱، ص ۳۳۷.
۲۹. «...»^{۹۲} (دستورنامه، چاپ مکرمین خلیل لاینج، ص ۶۷).
۳۰. خلیل اردم، کتیبه‌های اسلامی آناتولی، TOEM [= مجموعه انجمن تاریخ عثمانی، ج ۳۲، ص ۵۴۵].
۳۱. مدخلی بر تشکیلات دولت عثمانی، ص ۱۴۹.
۳۲. دیگوگنس^{۹۳}، تاریخ عمومی هون‌ها و ترک‌ها، ترجمه حسین جاهد، ج ۲، ص ۳۷۳.
۳۳. و. تامسون، Inscriptions de l'Orkhon، ص ۱۳۰.
- کتیبه‌های ترک در مغولستان، TM [= مجموعه ترکیات، ج ۳، ص ۱۰۸].
۳۴. برای موضوع [سوزاندن مردگان، رک: ابرهارد، همسایگان شمالی چین، آنکارا، ۱۹۴۲، ص ۵۶، ۶۹، ۱۳۲؛ به این موضوع در بین هون‌های اروپا (پیتر واکزی^{۹۴}، هون‌ها در اروپا، ص ۶۴) خزرها و طایفه‌ای از ایشان مرده را بسوزند] [کذا] (تاریخ فخرالدین مبارک‌شاه، ص ۴۳؛ مسعودی، مروج الذهب، چاپ ب. دی مینارد، ج ۲، ص ۹) قرقیزها (آوفی^{۹۵}، جوامع الحکایات، بارتولد، ترکستان، ص ۱۰۰) گردیزی، زین‌الاکبار، بارتولد، آکادمی علوم پیتربورگ، ج ۱، شماره ۴، ص ۸۷) تانقوت‌ها^{۹۶} (مارکوپلو، چاپ چاریگنون^{۹۷}، ج ۱، صص ۱۳۳-۱۳۷) نیز برخورد می‌شود. این عادت در بین اسلاوها نیز وجود داشت (ابن فضلان، چاپ ذ. ولیدی، صص ۳۸-۴۲، رامبود^{۹۸}، تاریخ عمومی، ج ۱، ص ۷۵۵) و نیز، مروزی، در اثر خود به نام طبایع الحیوان (چاپ مینورسکی، لندن، ۱۹۴۲) ذکر می‌کند که قسمتی از قرقیز، گیمک^{۹۹} و بورداس^{۱۰۰} ها، مجارها و سقالبه نیز مردگان خود را می‌سوزاندند (صص ۱۸، ۲۰، ۲۱ و ۲۲). در این خصوص، در نوشته‌ای به نام اعتقادات ترک‌ها در خصوص مردگان و عادت و مراسم تدفین آنها، توضیحات مفصل خواهیم داد.
۳۵. تایی-پیوگ کوانگ-چی^{۱۰۱}، بحث ۵۰۰، ج ۴۰، برگ ۳۶.
۳۶. یو-یانگ-تسا-تسو^{۱۰۲} = یو-چی-تانگ-تان-هوئی^{۱۰۳}، ج ۱۰، برگ ۱۱.
۳۷. چو-کنگ-لو^{۱۰۴}، ج ۳، برگ ۱۵.
۳۸. چو-کنگ-لو، ج ۱۴، برگ ۱۵-ب، اخبار مربوط به وجود اصول مومیایی کردن در اقوام آسیای میانه و دور، برای روشن کردن مادر خصوص منشأ آن کافی نیست.
۳۹. ا. ذ. ولیدی توقان، «بیرونی»، دایرةالمعارف اسلام، ج ۲، ص ۶۳۶. ذکی ولیدی، 137، Biruni's picture of the world، احسن التقاسیم، ص ۴۲۸.
۴۰. مناقب العارفين، کتابخانه معارف آنکارا، برگ ۱۰، ۱۳، اپ،

تشکیل می‌شده‌اند؛ قسمت داخلی، که در ایران به آن «شهرستان» در ممالک عربی به آن «باطن‌المدینه»، و یا فقط باطن گفته می‌شود؛ مسجد جامع شهر و ساختمان ایامهمان‌سرای حکومتی، مرکز آن را تشکیل می‌دادند. این قسمت داخلی به باروی شهر محدود بوده است. در قسمت خارجی شهر، یعنی در آن سوی باروی شهر، بازار و محله‌ها وجود داشته‌اند که به این قسمت خارجی «ظاهر» و یا «ربض»^{۸۹} می‌گفته‌اند. بیشتر شهرهای آناتولی در دوران سلجوقی به این شکل بوده‌اند.

۱۴. بایگانی مدیریت عمومی اوقاف، دفتر شماره ۶۰۴، ص ۶۷.
۱۵. اسماعیل حقّی اوزون چارشیلی و ردوان نافذ^{۹۰}، شهر سیواس، ص ۱۱۲.
۱۶. در وقف‌نامه قره‌طای، که در این نوشته‌ها خواهد آمد، یک رطل را تقریباً ۳۱۷۸ گرم محاسبه کرده بودیم؛ از آن‌جا که به ۳۸ طلبه ۸۰ رطل نان داده می‌شده، پس به هر کدام روزانه ۶۶۵ گرم نان می‌رسیده، که این مقدار کافی بوده است. بدین ترتیب، معلوم می‌شود که مقدار تعیین شده هر رطل، که در بالا مشخص شده، صحیح است.
۱۷. وقف مدرسه آلتون‌آبه، مقرر تدریس در تصرف مولانا حاجی محیی‌الدین، وقف قدیم در دفتر وقفیه [= وقف‌نامه؟] ثبت شده (دفتر اوقاف قونیه، شماره ۲۵۶).
۱۸. مسکوکات سلجوقیه، ص ۴ و ۷.
۱۹. ا. زکی ولیدی. وضعیت اقتصادی آناتولی در دوره مغول‌ها، THITM [= مجموعه‌های تاریخ حقوق و اقتصاد ترک، ج ۱، ص ۴، ۶۵].
۲۰. از هر زوجی که از عوامل رعایا در قلم آید بروفق مساحت یک جفته دیناری سیم رایج از خاصه رعایا در وجه مرسوم و اخراجات مایحتاج خود تصرف نماید [کذا] (مسامره‌الاخبار، ص ۲۵۸).
۲۱. ابن بی‌بی، صص ۵۳۷ و ۶۴۲.
۲۲. بروشور قونیه.
۲۳. دفتر مفصل لوای قونیه، شماره ۱۰۴، برگ ۶۴۶ (بایگانی مدیریت عمومی ثبت اسناد).
۲۴. روستاهای ما، چاپ وکالت داخلی^{۹۱}، استانبول ۱۹۳۳م.
۲۵. دفتر مفصل لوای قونیه، شماره ۵۸۴، گ ۱۸؛ ضمناً دفتر شماره ۵۶۵، ۲۵۶ (شماره برگ ندارد).
۲۶. ابن بی‌بی، صص ۶۳۷ و ۶۴۲.
۲۷. در وقف‌نامه جاجه اوغلی هم وقف‌هایی برای تکفین مسکینان وجود دارد.

89. rabaz
90. Ridvan Nafiz
91. Dahiliye vekleti nesri
92. Koz agacindan ana tabut ider/ Ana kaydi donuben andan gider.
93. Deguignes
94. Peter Vaczy
95. B. de Meynard
96. Avfi (عوفی)
97. Tangutlar
98. Charignon
99. Rambaud (رمبو)
100. Gimek
101. Burdaslar
102. Tai-Piung kuang-chi
103. Yu-Yang-tsa-tsu
104. Yu-chih-t'ang tan-hui
105. cho-keng-lu

۴۹. سیاحت‌نامه، چاپ شفر^{۱۳۰}، ص ۱۳۸؛ قابوس‌نامه، ترجمه مرجمک‌احمد^{۱۳۱}، چاپ اورهان شایق کوک‌یای^{۱۳۲}، ص؛ شماره صفحه نوشته نشده است.

۵۰. قال‌النعمان و قد ذکر صاحب مملکة القیجاق و اکثر رعیتة هذا الملک سکان غربی الشمال و هم امم لایحصون و اکثرهم روس ثم من بعدهم ارآک دشت القیجاق و هم قبائل کثیره فیهم مسلمون و فیهم کفار و یبعون اولادهم وقت الغلا و القحط و اما الرخص فسیمحون بیع النبات دون البنین و لایبعون الولد الذکر الا عن غلبه [کذا] (العمری^{۱۳۳}، مسالک‌الابصار، ایاصوفیه، ۳، ج ۶، شماره ۳۴۱۶، برگ ۶۰). W. Heyd, II, p. 556.

51. Quatrem're, Hist. Sult. Mamlouks, II, 2, P. 214.

۵۲. انت مملوک و ابعت فی سیواس فکیف یصلح لک ان تخالف مملوک الارض [کذا] (ذهبی، ج ۲۰، برگ ۳۰۲؛ عینی^{۱۹}، ص ۵۴۹، ولی‌الدین افندی^{۱۳۴}، مقریزی، السلوک، قاهره، ۱۹۳۴، ج ۱، ص ۵۷۴).

۵۳. عزیزین اردشیر استرآبادی، بزم و رزم، ص ۳۴۲.

۵۴. Pachymere, Histoire de Constantinople, Paris pp. 144-146, 1673 Cousin VI

• مؤلف در اینجا دو صفحه از متن را به عادات و رسوم جنسی اقوام غیرمسلمان آناتولی اختصاص داده، که از آوردن ترجمه آن خودداری شده است.

لوقف؛ میراث جاویدان

۵۵. گردیزی، همان، ص ۸۷.

۵۶. فؤاد کوپرلو، Influences du Chamanisme Turco-mongol sur les ordres miystiques musulmans، ص ۱۰ و ۱۱.

۵۷. عزیزین اردشیر، بزم و رزم، چاپ مؤسسه ترکیات، ص ۹۶.

بی‌نوشت بخش دوم

1. Ibn Bibi, S. 99, 306; ibn ul-Esir, XII, S.78

2. Ibn Bibi, S. 77; Musmeret ul-ahbr, S. 32

3. Tarih-i Guzide, GMS., S. 483

4. Ibn ul- Esir, XII, S. 77; Ebu'l Ferec, S.398; Ebu'l-Fid, III, S.112

5. Ibn Bibi, S. 99, Houtsma nesri, S.35; Ibn ul-Esir, XII, S. 98, Ebu'l-Fida, III, S.114.

هر چند که ابن‌بی‌بی در تاریخ مفصل خود تاریخی ذکر نمی‌کند ولی تاریخ شعبان ۶۰۳ که در تاریخ مختص او آمده است با منابع دیگر همخوانی دارد؛ Rvendi, Rahat us-Sudur, S.62, 462

6. Ibn Bibi, S. 146

۷. ابن‌بی‌بی، مورخ ارمنی، سمیاد^{۱۱} نوشته است

که کیقباد دختر کرفرد ازدواج کرد. (R. Hist. Croisades. Docum. Armniens, 1, 645)

8. Halil Edhem, anadolu'da islami kitabeler, TOEM, XXVII, S. 155

۹. ر.ک: Mukrimin Halil Yinanc, Alaiyye, Isl. Ansikl. I

اخیراً، تغییر دادن نام این بخش و تبدیل آن به آلائی^۸ نه تنها توهین به خاطر علاء‌الدین کبیر است، بلکه و متأسفانه، همان‌گونه که در مورد نام بسیاری از مکان‌ها دیده می‌شود، نهضت ملی کردن را، که

وقتی که رسام کالویان^{۱۰۶} مسلمان می‌شود، مولانا نام عین‌الدوله را به او می‌دهد؛ وقتی که یک رومی به نام ترایانوس^{۱۰۷} نیز مسلمان می‌شود، علاء‌الدین ترایانوس خوانده می‌شود. باز، بنابه مناقب آل‌العارفین^{۱۰۸} عالم و راهبی که برای دیدار با مولانا به استانبول آمده بود (برگ ۸۶) و بسیاری دیگر از راهبان مسیحی و یهودی، مسلمان شدند؛ بنابه روایات منقول از افلاکی، مولانا، به همراه آشنایان خود، ۱۸۰۰۰ کافر را مسلمان کرده بود (برگ ۱۴۳، ۶۷، ۱۱۰).

۴۱. بنا به آنچه در مناقب آل‌العارفین آمده، منصوبان همه ادیان در فوت او (مولانا) با صدای بلند گفتند «ما عیسی و موسی را به وسیله او شناختیم» (برگ ۱۸۳). هم او، از قول عالم‌الدین قیصر روایت می‌کند: «هر پیغمبر را امت او دوست دارند، حال آنکه مولانا را همه امت‌ها دوست دارند» (برگ ۱۲۲).

۴۲. س. هوارت، قونیه، ص ۲۱۵.

۴۳. ابن‌اثیر، مصر، ج ۱۲، ص ۷۶.

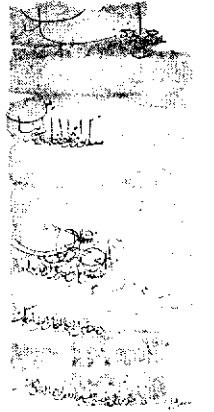
۴۴. ا.ح. اوزون چارشیلی، ارسلان-دغموش^{۱۰۸} را یک غیرترک و یک برده تلقی کرده است لیکن در حضور خود او، در وقف‌نامه مدرسه اتابکیه واقع در قونیه، در وقف‌نامه جاجه‌اوغلی، ارسلان-دغموش بن سونچ‌بن یارق اینال^{۱۰۹} برده نبوده، بلکه منسوب به یک خانواده قدیمی ترک بوده است (بایگانی مدیریت کلی اوقاف، دفتر ۵۹۱، ص ۲۵۵).

۴۵. این سند کوچک، که نشانگر نقش عالمان و منصوبان طریقت در غزوه‌های ارتش‌ها و مرزبانان سلجوقی است، از لحاظ مشخص کردن اهمیت گروه‌های دینی در تأسیس دولت عثمانی مفید است (ر.ک: ف. گیس^{۱۱۰}، مسأله تأسیس امپراتوری عثمانی، TM، ج ۱، ص ۱۵۱؛ فؤاد کوپرلو^{۱۱۱}، مجموعه زندگی، ش ۱۱ و ۱۲، Les Origines de l'Empire Ottoman, pp. 18, 109-111). عمر لطفی بارکان^{۱۱۲}، درویشان ترک کولونیزاتور^{۱۱۳}، مجله اوقاف، ج ۲، صص ۲۸۶ - ۲۹۲؛ نوشته کشیش گرگور^{۱۱۴}، مورخ ارمنی، نیز درخصوص وجود عالمان در ارتش‌های سلجوقی اهمیت دارد. بنابه گفته او، دو مقابله بین قلیچ‌ارسلان دوم و دانشمندی‌ها، به خاطر تأثیر عالمان، تبدیل به جنگ نشد. (Chronique de Matthieu d'Edesse, Continuee par Gregoire le Pretre^{۱۱۵}، ترجمه دولریسه^{۱۱۵}، (Paris, 1858, pp. 343-344).

۴۶. در وقتی که فوجی را از عساکر به غزو بلاد روم فرستادند و بزرگی از بزرگان علم و عمل نزد ایشان طریق انتجاع سپردی در اغرار مقدم او از غایت کرم مبالغت‌ها نمودندی، و چون عساکر را از غزو مراجعت افتادی، هر چه در آن مدت ایشان را به غنیمت حاصل شدی در وجه حق‌القدوم آن مسافر نهادندی و هیچ چیز به اندک و بسیار در وجه اخراجات خود صرف نکردندی، اگر صد هزار درهم قیمت داشتی، و همواره همت بر قطع دابر کافر مصروف داشتندی و چندان مبارک‌نظر همایون سایه بودند که بیشتر غلامانی را که از دارال‌الحرب برده کردندی به بزرگی و امارت رسانیدندی و اصحاب روایات و تاکنون اکثر امرای معتبر که در ممالک روم باقی‌اند غلام‌زادگان ایشان‌اند [کذا] (ابن‌بی‌بی، صص ۱۳۷ و ۱۳۸. این قسمت در چاپ هاتسما^{۱۱۶} وجود ندارد).

۴۷. ابن‌بی‌بی، صص ۶۲ و ۲۳۳.

۴۸. یاکوبووسکی^{۱۱۷}، محمود غزنوی^{۱۱۸} (ترجمه ا. جعفر اوغلی، اولگی^{۱۱۹}، فوریه ۱۹۳۹، ص ۵۰۸).



- 106. Ressay Kaloyan
- 107. Trayanus
- 108. Arslan- dogmus
- 109. Arslan- dogmus b. Sevnic b. Yaruk Inal
- 110. F. Giese
- 111. Fuat Kprulu
- 112. Omer Lutfi Barkan
- 113. Kolonizator Turk dervisleri
- 114. Gregoire
- 115. Dulaurier
- 116. Houtsma
- 117. Yakoubovskiy
- 118. Gazneli Mahmud
- 119. Ulku
- 120. Schefer
- 121. Mercimek Ahmed
- 122. Orhan Saik Kokyay
- 123. el-Omari
- 124. Velyeddin ef.

حاشیه بی‌نوشت بخش دوم

- 81. Sempad
- 82. Alanya



است که کیقباد در نزدیکی قیسری، در اطراف آغریناس^{۹۹}، قبادآباد را بنا کرد (352)، ولی از آنجایی که جناب خلیل ادهم نتوانسته است موقعیت آغریناس را تعیین کند و چون نام دارالملک^{۱۰۰}، که ابن بی بی در جایی دیگر و در عبارت «بعد از ترک قیصریه و گذشتن از دارالملک به آغریناس رسید» به کار برده است، را قویته فرض کرده است - که این تعبیر برای قیصریه و سیواس نیز به کار می رود - نتوانسته است که مکان آن را تعیین کند و مدعی است که اسامی قبادآباد، برای جاهای مختلف به کار رفته است، (Kayseri Sehri, S.50). در صورتی که این دو نام برای مکانی واحد به کار رفته است. همان گونه که ابن العدیم^{۱۰۱} در کیقبادیه^{۱۰۲}، که کیکسرو آن را در سال ۶۳۵ در اطراف قیصریه تصریح کرده بود، قرار دارد [9] (Tarih-i Halep, Fr. tr. Blocket, P.202). اگر جایی که کیکسرو در واقعه بابااسحاق به آنجا پناهنده شد همین جا بوده باشد، اطلاق عبارت جزیره قبادآباد به اینجا قابل توضیح نیست. به همین دلیل و به نظر ما، اینجا باید قبادآباد دیگری باشد. آقسرای ذکر کرده است که وقتی عزالدین کیکسرو دوم از قونیه به آنتالیامی رفت مدتی در قبادآباد واقع در قورقوروم^{۱۰۳}، که در مسیر او قرار داشت، اقامت کرد (S.65). همان منبع نشان می دهد که قورقوروم بعد از ساندوغلو^{۱۰۴} و آق شهر قرار دارد (S.74) و مملکت پسران اشرف^{۱۰۵} بوده است (S.311)، و قرار داشتن قورقوروم در اینجا و یا حوالی اینجا، از کتیبه های موجود در شهر حکمرانی پسران اشرف، یعنی بی شهر، (Halil Edhem, anadolu'da islami Kitabeler, TOEM, S.136) نوشته های افلاکی [Eflaki] Huart, Les Saints des (Cl.)

(devaiches tourneurs, P.372, 389) و اخباری مانند هجوم پسران اشرف از قورقوروم به آق شهر موجود در سلجوق نامه بی نام^{۱۰۶} مشخص می شود. در وقف نامه هوندی خانوون^{۱۰۷} با تاریخ ۷۰۰، نیز قید شده است که دهی از توابع قورقوروم، وقف شده است (بایگانی اوقاف، دفتر ۶۹۶، ص ۱۵۱). بنابه دفتر تحریر علائیه، دوه با نام های قورقوروم کبیر^{۱۰۸} و قورقوروم صغیر^{۱۰۹} در ماناواگات وجود داشته است (بایگانی ثبت اسناد، دفتر ۱۷۲، ورق ۹۷ و ۱۱۱). امروزه ده آرارین^{۱۱۰}، که در راه شوسه بین بی شهر و سیدی شهر^{۱۱۱} و در فاصله ۱۰ کیلومتری بی شهر واقع شده است، در بین مردم به نام قورقوروم خوانده می شود؛ و همه اینها نشان می دهند که قورقوروم در اینجا واقع شده است. در وقف نامه آتوون ابا^{۱۱۲} ثبتی در خصوص راهی بزرگ، بین قونیه و قورقوروم وجود دارد (Belleten, XLII, ۲۴۵). احتمالاً جزیره قبادآباد که کیکسرو دوم، به دلیل گسترش خطر قیام بابایی ها، به آنجا گریخت و آقسرای آن را قورقوروم می نامد، جزیره ای واقع در دریاچه بی شهر است؛ و نیز، شاید منظور گول حصار^{۱۱۳} باشد که ابن بطوطه^{۱۱۴} در وصف آن می گوید که اطراف آن را آب فرا گرفته است لبت و [ضبط آن ممکن نیست (ترجمه محمد شریف^{۱۱۵}، ۱، ص ۳۱۶). ا.ح. اوزون چارشلیلی با تکیه بر پول و منابع دیگر می نویسد که به بی شهر، سلیمان شهر^{۱۱۶} (که ابن بطوطه، بی شهر می گوید) نیز گفته می شود. (Anadolu beylikleri, Ankara, S.14, 1937). در وقف نامه مربوط به مدرسه آتابگ ارسلان دوعوموش^{۱۱۷} واقع در قونیه (بایگانی مدیریت عمومی اوقاف، دفتر ۵۹۱، ص ۲۵۵)، ضمن بحث در مورد دهات موقوفه، ذکر شده است که ده کاسی^{۱۱۸} واقع در این ناحیه، در مسیر جاده ای در جزیره سلیمان شهر (فی جزیره المدینه السلیمانیه) است - که تاریخ وقف نامه

اجداد ما در هر زمینه، از جمله در مورد نام مکان ها پیش برده اند، به سوی جهتی غیر ملی سوق می دهد.

10. Ibn Bibi, 252

۱۱. نام این شخصیت سیاسی که در مختصر ابن بی بی (نشر هاتسما^{۸۳}) فقط به صورت کومنونوس ذکر شده در مفصل آن به صورت کومنونوس مافروزوم^{۸۴} آمده است. او کسی است که در بیزانس، مهمان غیاث الدین کیکسرو اول بود و دختر او را نیز به همسری گرفت. در حقیقت، ابن بی بی تصریح می کند که مافروزوم^{۸۵} و کومنونوس مافروزوم، که دختر سلطان را به همسری گرفت، یک نفر هستند (S.80, 305). همان گونه که شخصی که خلیل ادهم^{۸۶} با نام کومنونوس و به عنوان یکی از دولتمردان کیکسرو معرفی می کند (Kayseriye sehri, S.50) شخص مورد بحث نیست، معرفی شدن این شخصیت در اقتباس سسی ال. هوارت^{۸۷} از لسی بیو^{۸۸} (XVI, P.50، طبع جدید) (بی تردید، نوشته نیستاس^{۸۹}) به عنوان پسر شاهزاده ای که در سال ۱۱۴۰ از عمومی امپراتور خود فرار کرد و پس از التجای به سلطان و آوردن اسلام، با دختر سلطان ازدواج کرد، نیز غلط است (Epigraphie arabe d'Asie Mineur, P.40). در صورتی که امیر کومنونوس مورد بحث در اینجا، با وجود بیان خلیل ادهم و با وجود اینکه او محرم کیقباد بود و در بین رجال سلجوقی موقعیت مهمی داشت، به دلیل به کار رفتن بیان «تجاوز الله علیه» که مخصوص غیرمسلمانان است، از طرف ابن بی بی (S. 273)؛ مشخص می شود که مسلمان نبوده است. همان گونه که مسلمان نبودن شاهزاده ای که از همین خانواده و صاحب کتیبه یونانی موجود در قونیه است، و زمانی به صورت امیر ارسلان و امروزه به صورت آیراس اولانس^{۹۰} (پسر امیر = پسر ابا تلفظ ترکی) خوانده شده است، نیز نشانگر این مطلب است (رک: Wittek, L'Epitre d'un Commene a Konia, Byzantion, i X[1935], P. 505؛ ضمناً همان مجموعه [XII]1937, P.207). ویتک^{۹۱} معتقد است که این امیر کومنونوس باید همان میشل^{۹۲} کومنونوس باشد که در سال ۱۱۷۶م و در جنگ مشهور میریوکفالون^{۹۳} (دوزبل^{۹۴}) و تحت حمایت سلجوقی ها، در دره مندرس^{۹۵} شاهزاده نشینی تشکیل داد. به نظر می رسد که نام مافروزوم، به خاطر خویشاوندی احتمالی او با فرمانده جناح چپ، تودور مافروزومس^{۹۶} (Le Beau, XVI, P.277) در جنگ دوزبل به او اطلاق شده باشد.

12. Ibn Bibi, S. 266

13. Ibn Bibi, S. 343, 344

۱۴. ابن بی بی، S.343, 344. منابع نشان می دهند که سلجوقیان و بعد از آنها، قره مانلی ها^{۹۷} نیز در آنتالیا صاحب نیروی دریایی و کارخانه کشتی سازی بوده اند که این مورد را مفصلاً و به مناسبتی دیگر خواهیم آورد.

15. Ibn Bibi, S. 359

16. Ibn Bibi, S. 360, 363

17. I. H. Uzuncarsili, Kitabeler II, S. 223

18. Ibn Bibi, S. 236, 306

19. Suleyman Fikri, Antalya livasi tarihi, S. 59; R.M. Riefstahl, Cenub-I garbi Anadolu'da Turk mimarisi, S.71

20. Ibn Bibi, S.472، چاپ هاتسما، S. 213

۲۱. ابن بی بی، این محل را به صورت جزیره قبادآباد^{۹۸} ذکر می کند (S.501)؛ با اینکه در همان منبع، به صورت واضح ذکر شده

83. Houtsma

84. Mafrozom

85. Mofrozam

86. Halil Edhem

87. Cl. Huart

88. Le Beau

89. Nicetas

90. Amiras Olanes

91. Wittek

92. Michel

93. Myriokephalon

94. Duzbel

95. Menderes

96. Theodore Maurozomes

97. Karamanlilar

98. Cezire-i Kubad-abad

99. Agrinas

100. Dar ul- mulk

101. Ibn ul-Adim

102. Keykubadiye

103. Gorgorum

104. Sanduklu

105. Esref

106. Anonim Selcukname

107. Hondi Hatun

108. Ulu Gorgorum

109. Kici Gororum

110. Ararin

111. Seydisehir

112. Altun- aba

113. Gllhisar

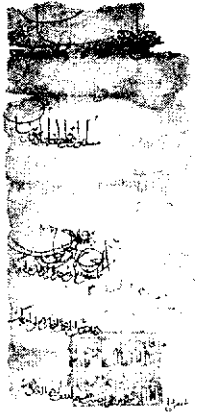
114. Ibn Batuta

115. Suleyman Sehri

116. Suleyman Sehri

117. Atabeg Arslan- dogmus

118. Kasi



نیز ۸۵۱، یعنی بعد از پسران اشرف است- و در عین اینکه این موقوفه‌ها در دفتر اوقاف قونیه نیز ذکر شده‌اند، مشاهده می‌کنیم که قید شدن عبارت تابع جزیره^{۱۱۹} (کسی) کاسی (بایگانی مدیریت عمومی ثبت اسناد، دفتر اوقاف قونیه، شماره ۵۸۴) نیز، این مطلب را تأیید می‌کند. بی تردید، سلیمانیه خوانده شدن بی شهر، مربوط به سلیمان بگ^{۱۲۰}، پسر اشرف می‌شود. ابن بی بی اشاره‌ای نمی‌کند که سلطان، در سفر خود به قبادآباد، از کجا حرکت کرد و از کجاها گذشت. در هنگام توقف در قیصریه، پناهنده شدن سلطان به قبادآباد واقع در اطراف قیصریه، که هیچ ثبوتی مبنی بر مستحکم بودن آن وجود ندارد، بسادگی قابل توضیح نیست و ربط دادن جزیره قیدشده به این قبادآباد، نیز مشکل است. به همین دلیل، سلطان که از قیام بابایی‌ها وحشت زده شده بود باید به این قبادآباد، که دور از خطر و در جای امنی قرار داشت، فرار کرده باشد. فکر می‌کنیم که این بررسی کوتاه، فعلاً نشان می‌دهد که دو موقعیت قبادآباد وجود دارد و کیخسرو به دومی پناهنده شد.

۲۲. Ibn Bibi, S. 501, 502. در خصوص بابایی‌ها رک: Fuat Koprulu, *Ilk mutasavviflar*, S.232, 234i همو S.50-60 و (چاپ دیگر) Anadolu'da Islamiyet. ابن بی بی، اهمیت سربازان فرنگ را در جنگ‌هایی که علیه بابایی‌ها انجام شد، ذکر می‌کند (صص ۵۰۲-۵۰۳). ابوالفرج می‌گوید که آنها تا آماسیا، همه ارتش سلجوقی را در هم کوبیدند؛ فرستاد که فرنگی‌ها هم در آن وجود داشتند و سربازان مسلمان جسارت حمله را نداشتند و از نفوذ معنوی او ترسیده بودند (۴۳۹) که این مطلب، خود سند مهمی است که نشان می‌دهد که بابا، نه تنها در بین ترکمن‌های اطراف خود، بلکه در بین تمام مردم آناتولی و خود سربازان ارتش سلجوقی، چه نفوذ عمیقی داشته است. معلوم نیست که چرا تاکنون به این سند مهم دقت نشده است.

۲۳. دفتر اوقاف مذکور در بالا.
24. Riefstahl, M., *Cenub-i garbi Anadolu'da Turk mimarisi*, S.71.

۲۵. مدیریت عمومی اوقاف، دفتر ۵۹۲، صص ۱۰۰.
۲۶. تردیدی نیست، مکانی که در دوره سلجوقی وجود داشته و در تاریخ سلجوقی به شکل بورقلو (برغلو و بورغلو) و در مسالک‌الابصار^{۱۲۱} به شکل بورلو (برلو) قیدشده، همین جایی است که امروزه اولوبورلو (بورلوی کبیر) خوانده می‌شود. تصور سی‌ال. هوارت با استناد به گفته ابن بطوطه که زفران‌بولو^{۱۲۲} را به صورت بورلو قید کرده است- مبنی بر اینکه بورلو همان مکان است، غلط (Epigraphie, P.55)؛ و حدس احمد توحید بی^{۱۲۳} بدون شرح و بسط- مبنی بر اینکه اینجا اولوبورلو است، صحیح است. زیرا ذکر این نکته در وقف‌نامه ما، مبنی بر اینکه آغروس از توابع بورقلو است، با سند دوره عثمانی، مبنی بر اینکه از توابع اولوبورلو بوده است، همخوانی دارند. در حقیقت، اسنادی در این خصوص در ابن بی بی و آقسرای وجود دارد.

۲۸. برای کتیبه مدرسه رک: I.H. Uzuncarsili, *Kitabeler II*, S.222
۲۹. Ibn Bibi, S.76. این فتح در سال‌های ۶۰۰-۶۰۱ هجری اتفاق

افتاد.
۳۰. قرية آغروس مع توابعها علی ما انطق به الوقفیه المورخه بتاريخ سنة تسع وستین و ستمایه وقف علی مدرسه المبنیه فی نفس ملک القریه و غیرهما و الواقف البانی من اعظم وزراء المرحوم علاالدين مبارزالدوله اورنقوش (ارتقش) ابن عبدالله الشهير باتابک وقفها بعد التملیک ما هو طریق التملیک شرعاً و فوض التولية الى عتیقه ارمغان‌شاهین عبدالله ثم شرطها لاصلاح اولاده و اولاد اولاده ابدأ ماتناسلوا بطناً بعد بطن و بعد انقراضهم لحاکم الوقت و عین خمس الفله لاولاد ارمغان‌شاه المزبور مثل حظ الاثین قرية مزبور کهنه دفتر موحیجه رعم (؟) سلاطین ماضیه تک مقرنامه لری مقتضاً لربحه و شمعی پادشاه اسلام پادشاهمز مقرنامه سیله وقف مقرریمی مفید کماکان مقرر (اوقاف شهرستان حمید^{۱۲۴})، بایگانی مدیریت عمومی ثبت اسناد، دفتر نشر ۵۶۶، ورق ۴-۵۹.

۳۱. سرشماری سال ۱۹۳۵، بُرُوشور استان اسپارتا. این نکته که ترکمن‌های چادرنشین این منطقه از نسب افشار^{۱۲۵} و سالور^{۱۲۶} هستند، قید شده است (دفتر مفصل شهرستان حمید، شماره ۵۱، ورق ۳۲۱، ۳۲۳) که از جهت نشان دادن اهمیت وجودی این عنصر در این منطقه، جلب توجه می‌کند.

۳۲. بنابه حکم سال ۱۹۲۱ مجلس بزرگ ملی^{۱۲۷}، نام آتابی به جای نام آغروس و به تناسب صاحب آن، به آنجا داده شده است (Kitabeler II, S.221).

۳۳. قرية بامبولی^{۱۲۸} وقف مذکور (یعنی ارتقوش). خمسی از جمله غلات اوقاف مذکور به موجب شرط وقف و به حکم خداوندگار، به اولاد ارمغان‌شاه برسد، از باقی مانده آن روزانه ده سکه [Akca]، به مقتضای حکم پادشاه، به طلاب مستعد داده شود، دویست سکه برای مرمت کاروان‌سرا صرف شده و باقی مانده اینها به مدرس برسد، در دفتر کهنه قید شد. سپس از محصولات اوقاف مذکور و به موجب حکم همایونی، روزانه ده سکه برای قاضی قره حصار، مولانا کوسه‌جی شمس‌الدین^{۱۲۹} تعیین جهت شده، حتی قرية بامبولی، به حکم پادشاه مقرر شده است که برای مرمت کاروان‌سرا، مابقی آن به مدرس، مولانا سینیان قرمانی^{۱۳۰} برسد، در دفتر کهنه مسطور شد. در حال حاضر سالیانه دویست سکه برای کاروان‌سرا پرداخت می‌شود و برای تصرف باقی مانده آن، در دست مولانای مشارالیه حکم همایونی وجود دارد. بعد از آن، مقرر شدن نپرداختن دویست سکه و تصرف قرية مذکوره برای تعمیر کاروان‌سرا، در دفتر ثبت شد. اوایل، همه اولاد ارمغان‌شاه المزبور متولیان او بوده، خمس حاصل را به صورت علی‌السویه و در بین خود به چهار قسمت کنند... (دفتر اوقاف شهرستان حمید، ۵۶۶، ورق ۶۰) [متن قدیمی]

34. I. H. Uzuncarsili, *Kitabeler II*, S.232
۳۵. مبارزالدين ارتقش (Sic) السلطانی عمره فی رب العالم العالم (Suleyman Fikri, *Antalya vilayeti tarihi*)، طبع جدید، (S. 80, 1940,

۳۶. دفتر مفصل شهرستان حمید، شماره ۵۱، صص ۳۴۱-۳۴۳.

119. tabi- i Cezire-i
120. Suleyman Beg
121. Mesalik ul-ebzar
122. Zafranbolu
123. Ahmet Tevhit bey
124. Hamid
125. Afsar
126. Sahur
127. B.M. Meclisi
128. Bambukli
129. Mevlin Kasece
Semseddin
130. mevlana Sinan Karamani